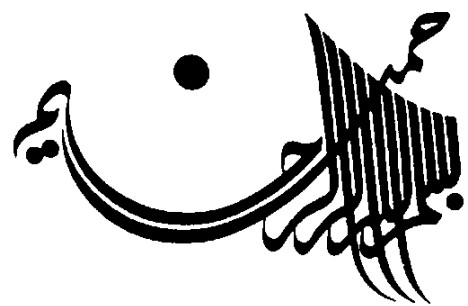






حجره های مسنوی



تبیین ارزش های دوره ی طلبگی
و شیوه ی دانش اندوزی دین محور

(مد ظله العالی)

حضرت آیت الله محمدرضا نکونام

حجره‌های معنوی

(مد ظله العالی)

♦ حضرت آیت‌الله محمدرضا نگو نام

سرشناسه: نگو نام، محمدرضا، ۱۳۲۷ -
عنوان و نام پدیدآور: حجره‌های معنوی / محمدرضا نگو نام.
مشخصات نشر: اسلام‌شهر: انتشارات صبح فردا، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری: ۱۲۰ ص.
شابک: ۱ - ۸۳ - ۶۴۳۵ - ۶۰۰ - ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
موضوع: نگو نام، محمدرضا، ۱۳۲۷ - - وعظ
موضوع: طلاب
موضوع: طلاب - - راه و رسم زندگی
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۱۷ ح۸ ن BP
رده‌بندی دیویی: ۰۷/۲۹۷
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۲۹۹۷۰۷۴

ناشر: صبح فردا محل چاپ: نقش گستر
نوبت چاپ: اول تاریخ چاپ: ۱۳۹۳
شمارگان: ۳۰۰۰ قیمت: ۵۰۰۰۰ ریال
مرکز پخش: قم - بلوار امین - کوچه‌ی ۲۴
فرعی اول سمت چپ - پلاک ۷۶
تلفن مرکز پخش: ۰۲۵۳۲۹۰ ۱۵۷۸
www.nekoonam.com
www.nekounam.ir
ISBN: 978 - 600 - 6435 - 83 - 1



حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

فهرست مطالب

پیش‌گفتار	۷
سینای اول:	
وادی مبارک طلبگی	۱۱
سینای دوم:	
خلاقیت و قدرت کشف تازه‌ها	۲۱
سینای سوم:	
گذر از معضلات طلبگی	۳۷
سینای چهارم:	
توان مقاومت‌سازی الهام	۵۹
سینای پنجم:	
بریدگی، بردباری و بندگی	۷۹
سینای ششم:	
فرجام طلبگی	۹۷



پیش‌گفتار

محور بحث در این کتاب، آیات شریفه‌ی ﴿وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ﴾^۱ و ﴿وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى، إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُدًى، فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى: إِنِّي أَنَا رَبُّكَ، فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى، وَأَنَا اخْتَرْتُكَ، فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى، إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، فَاعْبُدْنِي، وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾^۲ می‌باشد.

این آیات شریفه نحوه‌ی سلوک طلبگی و ارزش آن را تبیین می‌نماید. ما ورود به «وادی طوی» را مآل و غایت طلبگی می‌دانیم؛ چرا که با ورود به این وادی است که طلبه از دانشیان دیگر رشته‌ها ممتاز می‌گردد و به خانه‌ی امام صادق علیه السلام وارد می‌شود و دست مولا؛ آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را بر سر خود احساس می‌کند.

۱. مؤمنون / ۲۹.

۲. طه / ۱۰-۱۴.

«وادی طوی» مقامی بسیار سخت و سنگین است که حتی حضرت موسی علیه السلام نیز با ورود به آن دارای مشکل می‌گردد. برای ورود به این مقام باید بسیار محکم ایستاد تا دست‌کم به مقام ملکه‌ی قدسی و الهام ربّانی نایل آمد: ﴿وَأَنَّا اخْتَرْنَاكَ، فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى﴾. طلاب عزیز برگزیدگان الهی در این عصر هستند. این آیه، شرح حال عزیزان طلبه و روحانیان اهل علم می‌باشد.

ما در این کتاب از آن‌چه برای عالم دینی در مرتبه‌ی نخست، ارزش و تقدم دارد می‌گوییم و کسب علم را بر هر چیزی ترجیح می‌دهیم و سِمَت اصلی و اولی حوزه‌ها را تولید علم دینی می‌دانیم، نه نشر کردار عبادی. طلبه‌ای که گوی سبقت را در علم؛ آن هم تولید علم دینی - که کم و کیف آن را در کتاب «جامعه‌شناسی عالمان دینی» توضیح داده‌ایم - نرباید و یا دست‌کم به علم تخلّق پیدا نکند، اشتغال به طلبگی از این لحاظ که هزینه‌ای را بر حوزه‌های علمیه تحمیل می‌نماید، اشکال دارد. البته مراد ما از علمی که تحصیل آن وظیفه‌ی طلبه است، تنها حفظ مقدمات و معلومات نیست؛ بلکه وی باید فراتر از آن به تولید علم دست یابد؛ اما نه علمی که دانش منطق به تعریف آن می‌نشیند. علم همواره جزئی، حقیقی و خارجی است. علم از سنخ اکتشاف، ابتکار، ایجاد و انشاست. آن‌چه ما به عنوان اخبار فرا می‌گیریم، تمام معلومات و از زمره‌ی امور املایی است. این انشاست که ایجاد می‌آورد. حفظ معلومات و داده‌های دیگران علم نیست. برای راه یافتن به چنین توانی

باید دریادل بود و حتی دل را از دست دل‌گرفت و قدرت مهار ذهن و کنترل نفس را در دست داشت. چنین نفسی است که می‌تواند به مدد تصورات سالم و بدون دخالت و تصویرگری خیال، به تصدیقات علمی راه یابد و یافته‌هایی درست و صادق داشته باشد. حوزه تنها در این صورت است که به ترسیم مهندسی فرهنگ شیعی در تمامی زمینه‌ها موفق می‌شود و به خلق قواعد علمی نو دست می‌یابد. نخستین محور حرکت در تحصیل طلبه این است که طلبه بتواند فکر کند و بیندیشد. فکر کردن و ایجاد کردن، موتور محرکه‌ی طلبه است. تلاش، تکاپو و کوشش برای طراحی و ساماندهی افکار و ایده‌های دینی باید تمام وجود طلبه را شکل دهد و تار و پود ساختار او شده باشد. ما باید به تولید فکر بیندیشیم پیش از آن‌که به تبلیغ اهمیت دهیم. علم به مجموعه تصدیقات صادق موجه که توسط فرد ایجاد و انشا شده باشد گفته می‌شود؛ چیزی که ابداع و تازگی شاخصه‌ی آن است و پرداختن به امور تصویری و محفوظات، تنها در سطح آموزش کارآمد است، نه بیش‌تر از آن.

البته برای حصول این معنا باید ریاضت داشت. ریاضت طلبگی به این است که طلبه خود را مهاجر به سوی خداوند بداند و هرچه غیر خداست را پشت سر بگذارد. طلبه باید خود را از تمامی علقه‌ها و تعلقات برهاند. بعد از رفع تعلقات، نوبت قدرت استماع می‌رسد؛ آن هم استماع از عالمان و مجتهدانی که سمت ترجمانی وحی را دارند و

لسان صدق مکتب شیعه به شمار می‌روند. طلبه پس از رفع تعلقات و پیدا کردن مربی و زانو زدن در برابر وی و داشتن تحمل استماع و قدرت شنیداری، تازه لیاقت بندگی را می‌یابد و ضلع سوم مثلث کمال وی ترسیم می‌گردد.

این آیات شریفه، نظام طلبگی را به‌خوبی تبیین می‌کند و روح آن را بیان می‌دارد و مراحل مختلف آن را به ترتیب می‌شمرد.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

سینای ۱

وادی مبارک طلبگی

حق تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ﴾^۱.

خدایا مرا در منزلگاهی مبارک قرار ده که این مهم به اختیار من نیست و تویی که بهترین منزل‌دهندگان. ما در زمانی زندگی می‌کنیم که دور جدیدی از دنیامداری و اومانیسیم؛ یعنی فرهنگ انسان‌محوری استقلال‌طلبانه و بریده از خدا که هیچ شأن از او بی ندارد، آغاز شده است. در چنین دورانی، برگزیدن بهترین منزل کار آسانی نیست و از برترین توفیقات الهی به شمار می‌رود. یکی از منازل مبارک الهی در این دوران، مدارس و حوزه‌های علمیه و محافل متعلق به اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌باشد. البته ما باید از پدران، مادران و گذشتگان خود متشکر و قدردان باشیم که با آن لقمه‌ها و آن امدادات غیبی و دم‌های فراوان در این تراکم، ما را به این منزل رسانیده‌اند.

بحث حاضر از موضوعات کاربردی و ضروری برای طلاب گرامی است و در زندگی طلبگی نقش بسیار مهمی دارد. طلبه باید از بحث‌های غیر ضرور و بی‌ثمر به‌شدت پرهیز کند و به بهترین کار بپردازد. ما باید برای مشکلات امروز خود و نیز جهان آینده بیندیشیم. ما در ده سال طلبگی در چه موقعیت و در چه محیطی قرار گرفته و با چه پرسش‌هایی رو به‌رو می‌باشیم و باید پاسخ آن را هم‌اینک آماده داشته باشیم. برای نمونه، پرداختن به پرسش‌های تاریخی مانند دانستن نام پدر و مادر این و آن و سن و سال آنان و این‌که برای مثال، آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در کجا هستند و آیا فرزندی دارند یا نه و در جابلقا هستند یا جابلسا، یا آیه‌ی شریفه‌ی «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^۱ غایت را می‌گیرد یا نه و اطلاق دارد یا تقیید؟ از مباحث غیر ضرور است که برخی عالمان دیروز، ما را با زیرکی به چنین پرسش‌هایی مشغول می‌داشتند، اما شما که فرزند انقلاب و عصاره‌ی خون شهیدان بسیاری هستید، نباید به‌سادگی به هر چیزی بپردازید، بلکه از آن‌جا که نفس‌های شما به آقا امام عصر (علیه السلام) تعلق دارد، باید به مهم‌ترین کار بپردازید، نه حتی به کاری مهم. شما در فصل جوانی قرار دارید و می‌خواهید هم درس بخوانید و هم زندگی مختصری در این گرانی و تورم و تراکم داشته باشید و با یک دست نیز هرچند فرد توانا می‌تواند

چند هندوانه بر دارد، اما اگر چیزهای غیر لازم را به دست بگیرید، حتی توان برداشتن یک هندوانه نیز برای شما نمی‌ماند.

موضوع سخن من با این پرسش شروع می‌شود که آیا برای آدمی علم مهم‌تر است یا ایمان؟ من می‌خواهم بگویم علم بر ایمان مقدم است؛ چرا که ایمان می‌تواند شکوفه و میوه‌ی علم باشد. اما پرسشی که در این جاست این است که پدران ما در گذشته سواد و علم چندانی نداشتند، با این وجود، چرا ایمان آنان قوی‌تر از بسیاری از دانشمندان امروز بوده است؟ می‌خواهم صریح به شما عزیزان عرض نمایم ما سهم امام مصرف نمی‌کنیم و حجره‌ها و امکانات مدارس را به کار نمی‌گیریم و برای استاد هزینه نمی‌کنیم تا در حوزه به چند کردار عبادی مستحب دست یابیم، بلکه ما باید در حوزه‌ها در پی علم باشیم و آن‌چه از ما می‌خواهند علم است؛ آن هم علم دینی که با فنون دینی متمایز است. آن‌چه برای عالم دینی باید در مرتبه‌ی نخست، ارزش و تقدم داشته باشد علم است، نه فنون و چند کردار مستحب. سِمَت اصلی حوزه‌ها که وصف علمی را با خود دارد و به آن حوزه‌های علمی می‌گویند، علم است. همانند طهارت که بر عبادت مقدم است و تقدم رتبی بر آن دارد. خلاصه این‌که سِمَت اصلی ما علم است و ایمان میوه‌ی آن به شمار می‌رود. هر جا علم به معنای واقعی کلمه علم باشد، ایمان نیز در آن‌جا حضور دارد. علم ریشه‌ی درخت ایمان است و نمی‌شود که درختی ریشه نداشته باشد و میوه بدهد. این‌که برخی در

حوزه‌ها شعار ایمان را بر شعار علم پیشی می‌دهند، از انحرافات است. به ما در حوزه شهریه و وجوهات می‌دهند تا علم داشته باشیم، و البته ایمان، نتیجه‌ی آن است. ما به حوزه‌ها نیامده‌ایم تا در این‌جا نماز بخوانیم و ساعت‌ها به عبادت بپردازیم. علم ریشه‌ی اصلی حوزه‌هاست. اگر ما در علم، گوی سبقت را نرباییم و به علم تخلق و کمال پیدا نکنیم، اشتغال به طلبگی از لحاظ شرعی برای ما اشکال دارد و دست‌کم اگر کسی قدرت اشتغال به علم را ندارد، نباید هزینه‌ای را بر حوزه‌های علمیه تحمیل کند و از امکانات مادی آن بهره ببرد.

شما جوانان در فصل مجاهدت علمی و تلاش خستگی‌ناپذیر خود می‌باشید، و فصل پیری دیگر فصل علم نیست. مادر من بیش از نود سال دارد و شبی چند ساعت نماز می‌خواند و به قرائت قرآن کریم مشغول است. او چندین سجاده باز می‌کند و در هر کدام چند رکعت نماز می‌گزارد و می‌گوید ادامه‌ی آن را فرشتگان و ملائکه می‌خوانند. ما سهم امام مصرف نمی‌کنیم تا نماز بخوانیم. ایمان ظهور علم است. این علم است که صفا، کمال و ایمان می‌آفریند. اشتغال به علم هم بسیار سخت است. باور کنید کتاب صیغ مشکله‌ی جامع المقدمات را درست کردن از چهارصد جمکران رفتن سخت‌تر است. ما در حوزه‌ها نباید به اوراد و اذکار بپردازیم و وقت خود را برای رفتن به جمکران اختصاص دهیم؛ به‌گونه‌ای که از علم باز بمانیم. آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در زیر سقف این حجره‌ها آسان‌تر به دست می‌آیند تا

در جمکران. این‌جا جمع شنوایان است. شما می‌توانید در گوشه‌ی حجره‌ی خود بنشینید و به وظیفه‌ی خود عمل نمایید و دست آقا را بر سر و روی خود احساس نمایید.

درس خواندن خیلی سخت است و هر کاری غیر از آن راحت‌تر است. جمکران رفتن برای برخی تفریح است و عبادت برای برخی از نفس‌ها، التذاذ نفسانی می‌آورد.

علم چنان اهمیتی دارد که اگر مجتهدی عدالت خود را از دست دهد، درست است دیگران نمی‌توانند از او تقلید کنند، اما وی نیز به اعتبار علم و تخصصی که دارد، نمی‌تواند از دیگری تقلید کند، اما اگر علم خود را از دست بدهد؛ هرچند عدالت و ایمان داشته باشد، باید از دیگری تقلید نماید و مشروعیت و حجیت خود را از دست می‌دهد. از علم توقع ایمان است و علم است که ایمان‌آور است و ایمان بدون علم ارزشی ندارد. عقیده ظهور علم است. کسی که عالم نیست عقیده‌ای ندارد. کسی که علم و مقدمات را در دست دارد می‌تواند با ترکیب آن‌ها و با اندیشه و فکر به عقیده دست یابد. ما امروزه در سطح حوزه‌ها مشکل علم داریم، نه مشکل ایمان. خلاصه این‌که علم برای طلبه بر هر چیزی مقدم است.

اما مراد از علمی که تحصیل آن وظیفه‌ی طلبه است، چیست؟ علم دارای سطوحی است و مقدمات آن اعم از ادبیات، منطق و اخلاق است که تمامی آن در کتاب جامع المقدمات جمع است. به‌ویژه کتاب

«آداب المتعلمین» آن، که برای طلبه حایز اهمیت است. طلبه باید این مبادی را به خوبی فرا بگیرد. ما استادی داشتیم که وقتی از ایشان درباره‌ی کتابی سؤال می شد حتی نیاز نداشت به عبارات این کتاب‌ها نگاه بیندازد و بر تمامی آن اشراف و احاطه داشت. خدا رحمت کند مرحوم آقای شعرانی را که سقراط زمان بود، اما قدر ایشان را ندانستند. وی می فرمود عالم آن نیست که فقط بتواند سخن بگوید، بلکه عالم کسی است که بتواند یک عبارت را از تمامی وجوه آن دریابد و در صرف، نحو، منطق و وجوه بلاغی و ادبی و نیز اصول و فلسفه‌ی آن در نماند و اصل و قاعده‌ی آن را بشناسد.

محفوظات نیز علم نیست و معلومات است؛ علم با معلومات تفاوت دارد؛ علم نوعی جراحی است؛ عبارت پردازی و معناسازی از مقدمات است و طلبه باید قدرت انشای فارسی و عربی داشته باشد. اخلاق هم از لوازم طلبگی است. متأسفانه مسیر فعلی حوزه‌ها از اخلاق فاصله گرفته و حوزه‌های فعلی ما فاقد این معناست. البته شعرهایی که می خوانند؛ مانند این که:

مطول سر زلف جانان بود

ولی مختصر خواندن آسان بود

یا:

هر که خواند صرف میر میر را

بشکند هفت قفل و هفت زنجیر را

برای طلبه‌ی امروز رنگ ندارد؛ چرا که کسانی این شعرها را می خوانند که با سواد مکتب خانه‌ای به حوزه‌ها می آمدند و کتاب‌های حوزوی برای آن‌ها سخت بود، اما این کتاب‌ها برای طلاب امروز که با مدرک دیپلم و بالاتر به حوزه می آید چندان سخت نیست؛ چرا که بسیاری از مبادی را در دست دارند و به حوزه می آیند. البته چیزی که نه در حوزه‌ها و نه در مدارس و نه در دانشگاه‌هاست و از مبادی فراموش شده می باشد، دانش اشتقاق و ماده شناسی واژگان است. چون این دانش در سطح حوزه‌ها و مراکز علمی نیست، علوم ما به ویژه علم تفسیر با آسیب جدی معناشناسی مواجه شده است و حتی بسیاری از مفسران ما معنای واژگان قرآنی را به درستی نمی دانند. به دلیل نبود این علم در فرهنگ آموزش ما، بدفهمی از معانی واژگان مشکلی عمومی و فراگیر شده که به رشته‌ای خاص تعلق ندارد و بیش تر افراد کلماتی را به کار می برند که معنای آن را به درستی و به وضوح در نمی یابند و آن را به صورت کلی به استخدام در می آورند. آنان بشر را همان انسان و انسان را همان آدمی می دانند. زمانی ما را در تهران به مجلس عمامه گذاری دعوت کرده بودند و یکی از آقایان نیز پاکت عیدی می داد و اگر ما هم چیزی نمی دادیم برای ما خوب نبود، از همین رو گفتم من یک سؤال دارم که هر کس آن را پاسخ دهد به وی جایزه می دهم. از آنان پرسیدم «بلوغ» به چه معناست و متعلق آن چیست. یعنی کسی که بالغ می شود به چه چیزی می رسد؟ یکی گفت یعنی کسی که به خطاب الهی رسیده

است و باید نماز بخواند. گفتم معصوم هرچند بالغ نباشد می‌تواند نماز بگذارد. در نهایت به آنان گفتم متعلق بلوغ نطفه است و کسی بالغ می‌شود که قدرت انزال نطفه داشته باشد و چنین کسی مکلف است. ما دو واژه‌ی «سیف» و «صارم» را به شمشیر معنا می‌کنیم در حالی که ما مترادف در میان کلمات نداریم و باید میان آن دو تفاوتی عمده باشد و واضح انگیزه‌ای ندارد برای یک معنا چند لغت آن هم در حالی که با فقر واژگان روبه‌روست وضع کند مگر پیه زیادی را کف پا می‌مالند. هر واژه‌ای برای خود خصوصیتی دارد که آن را از دیگری متمایز می‌سازد و ما برای فهم معنا باید به کشف خصوصیات معنایی نایل آییم. از آن‌جا که به دست آوردن این خصوصیات نیاز به ریاضت علمی داشته، فرهنگ‌نگاران و لغت‌شناسان ما به ذکر موارد استعمال در میان مردم عادی که لغات را به صورت کلی و به‌گونه‌ی مترادف به کار می‌برند بسنده کرده‌اند و کاری جز گزارش‌گری از موارد استعمال لغات نداشته‌اند و چنین نبوده است که برای ماده‌شناسی واژگان به تحقیق و تفحص روی آورند. دانش‌هایی که ذکر آن گذشت تمام از مبادی است و اگر این مبادی که حکم پی ساختمان را دارد سست باشد شما هرچه بر استحکام و بلندی دیوار خود بکوشید، به ریزش آن کمک نموده‌اید. به تعبیر دیگر، کسی که سیوطی را خوب نخوانده است، اگر در مکاسب استاد دهر نیز باشد، فایده‌ای ندارد و در تحلیل مطالب آن عجز خواهد داشت. البته همان‌طور که عرض کردم این امر از مبادی

است و علم به شمار نمی‌رود اما علم بدون این مبادی به دست نمی‌آید و کسی که این مبادی را در اختیار ندارد از علم نیز بویی نخواهد برد. بله، برخی تنها از محفوظات خود بهره می‌برند اما محفوظاتی که قدرت تطبیق بر عبارات را ندارد و نمی‌تواند مثل مکانیک در چیزی دست ببرد. ما به محفوظات به هیچ وجه علم نمی‌گوییم و چنین نیست که فرشتگان الهی بال‌های خود را زیر پای کسی که قدرت حافظه دارد و علوم را حفظ می‌کند اما خود قدرت تولید و خلاقیت ندارد پهن نمایند. سخن ما در این جلسه این شد که دست یافتن به علم نیازمند داشتن مبادی است و علم بدون در دست داشتن مبادی شکل نمی‌پذیرد. هم‌چنین این‌ها مبادی است و علم نمی‌باشد اما این‌که علم چیست، در جلسات آینده به آن خواهیم پرداخت و خواهیم گفت که نظام علمی حوزه‌ها با نظام علمی دانشگاه‌ها متفاوت است و درست نیست سیستم دانشگاه به حوزه تزریق شود و حوزویان از آن گرته‌برداری کنند؛ چرا که آن سیستم کتاب‌محور است و سیستم مناسب حوزه‌ها نظام استادمحور است و نه سیستم کتاب‌محور یا شاگردمحور یا سیستم‌های ادغامی که برخی ادعا می‌کنند. در سیستم دانشگاهی است که دانشجو می‌تواند در طول یک شب با خواندن جزوه‌ای نمره‌ی قبولی را بیاورد اما در سیستم استادمحور حوزوی است که استاد به تمامی جوانب علمی شاگرد خود اطلاع دارد و وی را برای سال‌ها تحت تربیت قرار می‌دهد و نقاط ضعف وی را به صورت

مشفقانه برطرف می‌نماید. به قول معروف: بی‌پیر مرو در خرابات. یکی آواز می‌خواند اما نمی‌داند در چه دستگاهی می‌خواند و یکی موسیقی‌دان است و تمامی دستگاه‌ها را می‌شناسد. شخص اول به هیچ وجه نمی‌تواند استاد آواز گردد اما شخص دوم هرچند خود صدای خوبی نداشته باشد می‌تواند دستگاه‌ها را به‌خوبی آموزش دهد. بسیاری از اساتید فعلی حوزه جزوه‌محور شده و برای طلبه بر محفوظات وی تکیه دارند و نه بر قدرت تولید، خلاقیت و انشای وی. شما اگر بتوانید مبادی خود را تقویت نمایید، حرکت در ادامه‌ی مسیر بسیار آسان و هموار می‌گردد. قدر این ایام عمر خود که به مبادی اشتغال دارید را به‌خوبی بدانید که سال‌های بعد کار و اشتغال خود را دارد و فرصت آن را ندارید که باز گردید و دوباره این درس‌ها را به‌خوبی هم‌اکنون که زمان تمحّض در این علوم است فرا بگیرید. در نظام طلبگی نیز درس‌های اصلی همین مبادی است و دیگر دروس مانند برجی است که بر فوندانسیون مبادی ریخته می‌شود.

آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دست محبت و مهر خود را به سر و گوش همه‌ی ما بکشد و ما را در تعلیم این مبادی موفق و پیروز بگرداند. اللهم صلّ علی محمد و آل محمد.

سینای ۲

خلاقیت و قدرت کشف تازه‌ها

خداوند می‌فرماید: «وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ»^۱.

در جلسه‌ی پیشین گفتیم طلبه نیازمند فراگیری مبادی و مقدماتی است که جمع آن در کتاب «جامع المقدمات» آمده است و گفتیم این مبادی علم نیست و علم امری و رای آن است. هم‌چنین طلبه، طلبه شده است تا علم بیاموزد نه آن‌که در پی عبادت و ایمان باشد. البته علم زمینه‌ی تحقق ایمان و باور در فرد است. به عبارت دیگر، بدون علم نمی‌توان در پی ایمان رفت و جستن ایمان بدون در دست داشتن علم از سیره‌ی انبیا و اولیای خدا دور است. اما پرسشی که در جلسه‌ی پیش مطرح نمودیم و به پاسخ آن پرداختیم این بود که علم چیست و به چه چیزی دانش می‌گویند.

دانش منطق، علم را بر دو قسم تصویری و تصدیقی می‌داند و ما در بحث‌های خود گفته‌ایم تصورات «علم» نیست و «معلومات» است و این تقسیم درست نمی‌باشد. ما مبادی و مقدمات یاد شده را نیز از این باب که تمامی اموری تصویری است، جزو علوم نمی‌دانیم. همان‌طور که اگر شما حتی ده‌هزار بیت شعر از شاعران بزرگ ایران حفظ کرده باشید، ولی قدرت انشای شعر نداشته باشید، شاعر نیستید. حفظ داده‌های دیگران جزو معلومات است و علم نیست. تصورات از مبادی علم و رأس المال و سرمایه‌ای برای یافت علم به شمار می‌رود. علم منحصر در امور تصدیقی و در واقع اذعان نفس و قدرت و قوت در انشا و خلق و فعلیت بخشیدن است. علم حیاتی نو، تازه و جدید است که به دست شما آفریده می‌شود و تصورات، مبادی تولید علم و زمینه‌ی بروز و ظهور دانش می‌باشد و ضرورت و لزوم آن به اندازه‌ی قامت مبادی است. شما برای تحقیق در یک مسأله و تولید علم در آن نمی‌توانید مبادی مانند تاریخ آن و نظریات عالمان در این زمینه را در دست نداشته باشید اما نتیجه‌ای که شما از تحقیق خود به دست می‌آورید علم است. متأسفانه، حوزه‌های ما در این زمان، مرکز معلومات گردیده است، نه علم و طلبه برای مدت ده سال فقط مقدمات و سطوح را می‌خواند و با معلومات آشنا می‌شود بدون آن‌که از خود تحقیق و تولیدی داشته باشد و بعد از آن نیز به درس خارج می‌رود و همین روند را ادامه می‌دهد، این‌گونه است که باب اجتهاد را



بر روی خود بسته می‌بیند و طلبه تنها وارث مردگان و قبرستان دیدگاه‌های گذشته شده که کلمات و معلومات دیگران را نبش قبر می‌کند و تمام گفته‌های دیگران را حفظ می‌کند اما از خود چیزی برای گفتن و ارایه ندارد و کارآمدی وی حتی به یک سی دی نیز نمی‌رسد. درست است که باید تصورات را کامل کرد و دیدگاه‌های گذشتگان را یافت اما ماندن در این محدوده، باز ماندن از علم و توقف در معلومات است. البته حوزه‌های ما در مبادی، قوت بیش‌تری دارند تا دانشگاه‌ها که در علوم انسانی حتی مبادی آنان نیز ضعیف است و دانشجو معلومات را خلاصه و گزیده فرا می‌گیرد، اما به علم، به سبب در دست نداشتن مبادی، هرگز نمی‌رسد و تنها بر مخیلات خود می‌افزاید. طلبه‌ها نیز به سبب توقف در مبادی نمی‌توانند خود را با جهان امروز که جهان نو و تازه هست، همراه سازند و تنها به تکرار کلمات شیخ مفید و شیخ طوسی و مانند آن بزرگان بسنده می‌کنند و این‌گونه است که علوم انسانی در ایستاری مانده که رشدی را پیش رو ندارد. البته بزرگان ما حیات طیبیه‌ی ما هستند اما این نیست که ما غذا را باید از دهان آنان به صورت جویده شده برداریم و استفاده کنیم. اگر نگاهی به حوزه‌ها و وضعیت درسی امروز طلبه‌ها بیندازیم، بسیاری از طلبه‌های امروز حتی همین مبادی و معلومات را نیز به‌درستی نمی‌خوانند تا چه رسد به آن‌که توان تولید علم دینی یابند یا به ایمان و ملکه‌ی قدسی دست یابند.



ما می‌گوییم اگر شما در مبادی زحمت بکشید همانند گذشتگان خواهید شد اما دانش گذشتگان برای حل مشکلات امروز کارایی ندارد و طلبه باید خود را از مقدمات و معلومات فراتر برد تا به تولید علم دست یابد و بتواند برای معضلات دین‌داری در عصر حاضر پاسخی نو و به‌روز تحویل جامعه دهد.

به هر روی تعریفی که ما از علم ارایه می‌دهیم با تعریف منطقی علم متفاوت است. دانش منطقی علم را امری کلی می‌داند در حالی که این معلومات است که کلی است و علم همواره جزئی، حقیقی و خارجی است و از سنخ اکتشاف، ابتکار، ایجاد و انشاست و آنچه ما به عنوان اخبار فرا می‌گیریم تمام معلومات و از زمره‌ی امور املایی است. این انشاست که ایجاد می‌آورد. بیش‌تر کتاب‌هایی که نوشته می‌شود جمع و گردآوری دیدگاه‌های دیگران است و کم‌ترین علمی در آن دیده نمی‌شود. درست است مبادی بسیار گسترده شده است اما نباید از آن به عنوان ایستار و ایستگاه استفاده کرد. الآن عمده‌ترین معضلی که فرهنگ دین‌داری با آن مواجه است فقد و فقر نظریه‌پردازی و تولید علم در علوم انسانی است و عمده‌ی دانش‌های ما در این زمینه تقلیدی است و تولیدی در آن دیده نمی‌شود. البته پیامبران الهی از آن‌جا که به قدرت وحی اتکال داشتند نیازی به تحقیق برای تولید علم نداشتند اما ما طلبه‌ها برای تولید علم نیازمند تحقیق و کاوش هستیم و تحقیق وظیفه‌ی اولی ماست، نه تبلیغ که به صورت اولی شأن اولیای الهی

است، از این رو تولید ما باید بر تبلیغ تقدم داشته باشد برخلاف انبیای الهی که تبلیغ برای آنان وظیفه‌ی اولی بوده است. به تعبیر دیگر، حوزه‌ی ما نیازمند دو گروه از عالمان است: گروهی که می‌توانند تولید علم و نظریه‌پردازی داشته باشند و گروه دوم که قدرت تبلیغ درست داشته باشند و تولیدات گروه نخست را به تمامی مردم برسانند اما اگر تمامی عالمان دینی تنها به تبلیغ رو بیاورند و تولیدی نداشته باشند، محتوای تبلیغ نیز پایین می‌آید و به مرور زمان چنان از سطح فرهنگ و دانش جامعه دور می‌افتد که دیگر خواهانی نخواهد داشت و مبلغان نیز به بیان تکراری تولیدات گذشتگان دچار می‌شوند و جز ملال برای خاطر مردم چیزی نخواهند داشت؛ همان‌طور که امروزه تبلیغات دینی در کتاب‌هایی که چاپ می‌شود و در رسانه‌ی ملی و شبکه‌های مختلف رادیویی و تلویزیونی و نیز در پایگاه‌های اینترنتی و نشریات مکتوب و دیجیتالی جز تکرار مکررات و آنچه مردم همه آن را می‌دانند نیست و چیزی تازه در آن دیده نمی‌شود. حکایت منابر و سخنرانی‌ها را دیگر مگو و مپرس. این‌گونه است که مردم به فیلم‌ها و سریال‌ها و حتی به فوتبال بیش از شنیدن سخنان عالمان رغبت دارند. ما زمان خود، حضرت امام خمینی علیه السلام را داشتیم که مردم برای شنیدن سخنان ایشان سراپا گوش می‌شدند و در زمان پخش صحبت‌های ایشان کسی به دیدن یا شنیدن چیز دیگر یا پرداختن به کاری دیگر رغبت نمی‌نمود؛ چرا که ایشان عالم به معنای واقعی بودند و تولید و تازگی داشتند. اما

در این زمان سریال «نرگس» است که از همه دل‌ربایی می‌کند. شخصیتی که رقیبی مانند شوکت دارد اما نام سریال را به سبب خیرخواهی خود به خویش اختصاص داده است. این سریال جذاب است؛ چرا که تازگی خود را دارد و مسایل روان‌شناسی در آن به دقت پرداخت شده است. نرگس شخصیتی بود محبوب همه؛ زیرا برای همه حتی برای بدخواهان خود خیرخواه بود. عالمان دینی و عارفان ما نیز بر پیام این سریال یکی پس از دیگری تأکید و تبلیغ داشته‌اند اما این سریال است که توانسته پیام خود را به اکثریت مردم ایران برساند.

از موضوع سخن دور نشویم که تحصیل مبادی برای طلبه ضروری است، اما اکتفا به این مبادی شما را برای دویست سال پیش در فقه و اصول و چهارصد سال پیش در فلسفه پیوند می‌زند که برای امروز کارایی ندارد در حالی که نظام حاکم بر جامعه، سیاست، حقوق، فرهنگ و دیگر نظام‌های آن تغییر کرده است. بسیاری از مراکز فعلی، علمی نیست، بلکه مراکز معلوماتی است. هر کسی یک کیسه از معلومات گرد آورده است و تولید و تازگی در آن نیست. چنین مراکزی نمی‌توانند سِمَت هدایت و رهبری دینی جامعه و جهان امروز را به دست گیرند و اگر همین روند ادامه داشته باشد، قدرت ابتکار و خلاقیت، به کلی از دست می‌رود. حوزه اگر در صرف و نحوه مبادی العربیه رو آورد و عربی آسان بخواند، نمی‌تواند با قرآن کریم و سنت همراه شود. این کتاب‌ها برای خواندن روزنامه و همراه شدن با

عرب‌های امروز خوب است. کسی که می‌خواهد به تفسیر قرآن کریم رو آورد، باید برای امروز، کسی برتر از ابن‌مالک و سکاکی باشد. خدا رحمت کند آقای شعرانی را، روزی در خدمت ایشان بودیم که طلبه‌ای وارد شد و گفت من جامع‌المقدمات را خوانده‌ام و می‌خواهم سیوطی بخوانم. ایشان از او پرسید شما چه کاره‌ای؟ گفت معلوم نیست طلبه بشوم! ایشان گفتند اگر نمی‌خواهی طلبه بشوی همین بس است و بیش از این برای آن عمر نگذار و سیوطی بخوان اما اگر می‌خواهی طلبه بشوی، این جامع‌المقدمات که خوانده‌ای برای تو به کار نمی‌آید و دوباره باید آن را به دقت بخوانی. شما یا می‌خواهید طلبه شوید یا همین‌طور معلوماتی داشته باشید، اگر می‌خواهید طلبه شوید باید این مقدمات و مبادی را خوب و فنی بخوانید. این فکر که من درسی بخوانم تا نمره‌ای بگیرم طلبگی نیست و ما به چنین کسی اطلاق طلبه نمی‌نماییم هرچند از وجوهات استفاده کند و شهریه بگیرد که آن شهریه نیز وبال زندگی وی می‌شود بلکه این‌گونه درس خواندن، فراگیری تصورات و پرداختن به معلومات است و آن قدرت ابداع و ایجاد و توان انشا و خلاقیت است که شما را عالم می‌سازد. البته این ایراد و اشکال به حوزه‌های علمیه‌ی شیعی وارد است که چرا طلبه را به مدت ده سال در مبادی نگاه می‌دارند. این مبادی باید به صورت منسجم و با حذف تکرارها در طول پنج سال به طلبه آموزش داده شود. هم چنین نظام حوزه باید استادمحور باشد و طلبه نباید همانند دانشجو از استاد خود بیگانه باشد.

البته باید توجه داشت شیعه به برکت انقلاب حضرت امام خمینی علیه السلام تازه قیام و نظام یافته است و ان شاء الله خود را به زودی نشان خواهد داد و فرهنگ خود را خود به دست خواهد گرفت. هم‌اینک بیش‌تر کتاب‌هایی که در دوره‌ی مقدمات حوزه خوانده می‌شود کتاب‌هایی است که به دست اهل سنت و با حمایت دولت‌های سنی مذهب نگارش یافته است. ما نباید در پی گسترش محفوظات باشیم؛ چرا که شما می‌توانید یک سی دی در کنار خود داشته باشید و هر مطلبی را که خواستید احضار نمایید، بلکه این قدرت تحلیل و بررسی و قدرت تصدیق است که مایز میان آدمی و کامپیوتر است و گرنه حافظه‌ی آنان که محل تصورات است مشترک است. کسی هرچند تصورات فراوانی داشته باشد، وقتی قدرت تحلیل و تولید و قدرت انشا و حکم از ناحیه‌ی خود نداشته باشد، عالم نیست. از این جمله‌ای که عرض می‌کنم دل‌نگران نشوید. خدا حضرت امام خمینی را رحمت کند، ایشان وقتی می‌خواستند به درس بروند کسی از ایشان چیزی نمی‌پرسید و گرنه ایشان در درس مشکل پیدا می‌کرد؛ چرا که ایشان فقط بر تصدیقات تمرکز نموده بود و تصورات را در حافظه انباشته نمی‌کردند. شما اگر صحبت‌های مرحوم امام را گوش کنید، ایشان بسیار کم از آیات قرآن کریم با قدرت حافظه استفاده می‌کردند. ما حفظ قرآن کریم را به همین سبب توصیه نمی‌کنیم و آن را با فرهنگ شیعی که فرهنگ تفکر است در تنافی می‌دانیم. اشراف و تسلط بر



آیات قرآن کریم خوب است اما حفظ آن با توجه به وقت و نیرویی که می‌برد برای طلبه مناسب نیست و به‌ویژه ضبط آن در حافظه سبب از بین رفتن تراوشات مغز می‌شود و قدرت ابداع و ایجاد مغز ضعیف می‌شود؛ یعنی حفظ مطالب به همان کانونی ضربه وارد می‌آورد که یک عالم را عالم می‌سازد.

در گذشته برخی از معلمان که حوصله‌ی سخن گفتن و تدریس برای دانش‌آموزان را نداشتند آنان را با نوشتن مشق سر کار می‌گذاشتند تا وقت آنان بگذرد. یک وقت ما را با مشغول داشتن به محفوظات سر کار نگذارند؛ چرا که حفظ برای هیچ کس مؤونه‌ای ندارد و تنها شما هستید که باید وقت بگذارید و به حافظه‌ی خود فشار بیاورید. حفظ مطلب برای اهل سنت یک فرهنگ است؛ چرا که آنان نه اجتهاد دارند و نه نیاز به ابداع و ایجاد. این اجتهاد شیعه است که شیعه را به تولید و فکر و می‌دارد و این فرهنگ شیعه است که تفکر و اندیشه را ارج می‌نهد.

من روزی به یکی از مراکز علمی اهل سنت رفتم. با علمای آنان از نزدیک آشنا بودم و گاهی با آنان درس و بحث داشتم. در یکی از مدارس آنان دیدم بچه‌های شش هفت ساله را به حفظ قرآن کریم و داشته بودند. به آنان گفتم خدا را خوش می‌آید این بچه‌ها را به حفظ مجبور می‌کنید و آنان مثل زنبورهای عسل، قرآن حفظ می‌کنند. این کار از نظر من مردود است؛ زیرا این بچه در فصلی است که باید تراوش و



تازگی پیدا کند ولی ذهن وی با این کار کور می‌شود و دیگر حتی نمی‌تواند یک لغت را به درستی معنا کند به‌گونه‌ای که نشود وی را به شک و شبهه انداخت. شما به سبب حاکمیت حافظه و پرداختن به معلومات، کم‌ترین خلاقیت و تولید را در کشورهای سنی مذهب می‌بینید. چیزی که با فرهنگ شیعه سازگاری ندارد و شیعه مدرسه‌ی خلاقیت و نوآوری است. منظور این که پرداختن به حفظ قرآن کریم به صورت اولی برای طلبه مناسب نیست و آنچه از طلبه انتظار می‌رود فهم آیات و معارف قرآن کریم است و داشتن درایت آیات و قدرت اکتشاف از آن است نه حفظ قرآن کریم و برای داشتن اشراف بر محتوای سوره‌ها و آیات، به مطالعه‌ی آن نیاز است، نه به حفظ آن. مسلمانان در رابطه با قرآن کریم هیچ کار عظیمی انجام نداده‌اند و دانشکده‌های علوم قرآنی در حد پیش دبستانی است، نه دانشگاهی که بتواند علوم قرآن کریم را ارایه دهد. البته مطالبی که در آن تدریس می‌شود نیز کهنه و متعلق به قرون گذشته است.

سخن ما این شد که پرداختن به مبادی برای طلبه لازم است؛ آن هم به این صورت که در روز، چند ساعت بر روی آن فکر داشته باشد که آیا می‌شود بر این نظر سکاکی یا ابن مالک یا ابن هشام خرده گرفت و نظری برتر از آن ارایه داد یا خیر؛ چرا که اگر آنان امروز زنده شوند، خود نیازمند دست‌گیری امروزیان هستند و نوشته‌های خود را برای حال حوزه‌ها کارآمد و کافی نمی‌دانند و دوباره دست به نگارش

کتاب‌های تازه‌ای می‌زنند. هدف شما جوان‌ها که به حمد الهی بانشاط هستید نباید این باشد که تنها نمره‌ی قبولی بگیرید، بلکه شما باید به ترسیم مهندسی فرهنگ شیعی در تمامی زمینه‌ها بیاورید و دست به خلق قواعد علمی نو بزنید و در هر زمینه‌ای قدرت نوآوری و نیز نگارش با قلم معیار و روز را داشته باشید. بله شما باید به خود اطمینان داشته باشید و به خودباوری برسید، آن‌گاه درمی‌یابید علوم موجود حوزه هنوز در ابتدای راه است و مسیر بلندی برای تعالی و رشد آن در پیش رو می‌باشد و از ادبیات تا فلسفه و عرفان و نیز حقوق ما، نیاز به تحقیق و مطالعه‌ی بسیار دارد و کسی نتوانسته در این علوم «غایت ما فی الباب» و نظریه‌ی آخرین را ارایه دهد. به قول بوذرجمهر همه چیز را همگان دانند و همگان هنوز از مادر زاده نشده‌اند. اولی‌ترین سؤال بشر بعد از یافت خود این است که خدا کیست؟ اگر کسی از شما این اولی‌ترین سؤال بشر را بپرسد که خداوند تبارک و تعالی کیست و چیست، شما چه پاسخی برای او دارید؟ حوزه‌های ما هنوز نتوانسته است به این سؤال به‌گونه‌ای پاسخ دهد که کسی نتواند بر آن ایرادی وارد آورد. در کتاب‌های حوزوی آمده: خداوند آن کلی است که منحصر در فرد است؛ در حالی که ما در بحث‌های فلسفی و عرفانی خود آورده‌ایم این خداوند شخصی حقیقی است که می‌توان به زیارت او بار یافت و به شهود وی رسید.

به بحث خود باز گردیم که موضوع آن علم بود و این‌که علم

چیست و عالم به چه کسی گفته می‌شود. گفتیم علم، آن توان تولید علم و به تعبیر فقیهان، نیروی اجتهاد و کشف است. علم نوری است که با آن می‌توان به کشف معلوم نایل آمد یا نتیجه‌ای تازه را ابداع کرد.

من برای آن‌که معلوم شود این علم است که قدرت می‌آورد و نه معلومات به استخر مثال می‌زنم. اگر شما استخری از بلور داشته باشید و آب داخل آن نیز بسیار شیرین باشد و شما اندکی مرکب داخل آن بریزید، آب استخر رنگ می‌بازد و با افتادن کم‌ترین آشغال درون آن، فاضلاب می‌شود. معلومات این‌گونه است و به یک تلنگر شک و شبهه از بین می‌رود اما علم مانند کوه، صحرا و بیابان است که هر چه بر آن پا گذاشته شود و هر چه بر آن از لجن‌های شک و شبهه ریخته شود، نمی‌شود آن را کثیف کرد. متأسفانه برنامه‌ریزی حوزه با این همه امکانات، سوق دادن طلبه به سوی معلومات است؛ برخلاف عالمان گذشته که با سختی، گرفتاری و پریشانی، روزگار می‌گذرانده‌اند؛ اما قدرت اجتهاد بوده که در آن‌ها زنده می‌شده است.

البته این امکانات به برکت انقلاب اسلامی و سخت‌کوشی‌ها و زحمت‌ها و رنج‌هایی است که امام بزرگوار ما حضرت امام خمینی ره آن را متحمل شده‌اند. از این رو برای شکر این نعمت و برای امتنان پروردگار، شایسته است در شبانه‌روز دو رکعت نماز هدیه به حضرت امام و شهدای انقلاب بخوانید. اما حفظ این انقلاب به رهبری داهیانه‌ی شما حوزویان بستگی دارد که قدرت ابداع، ایجاد و نوآوری

داشته باشید و بتوانید به شبهات و مشکلات جامعه‌ی دین‌داران پاسخی نو و تازه بدهید و همانند چشمه‌سار باشید نه مانند استخر بلور. همه توصیه می‌کنند کار بکنید و مطالعه نمایید اما ما می‌گوییم وقتی را برای تاریکی و خلوت بگذارید و تنها که می‌شوید در تاریکی، حتی فکر هم ننمایید. بسیار خواندن مطلوب نیست و ذهن را کند، بلید و تنبل می‌سازد و ورزش ذهن به خلوت آن است. زمانی را بگذارید که ذهن شما هم هوایی تازه بخورد و نفسی تازه کند، بلکه وجود آدمی باز شود و ذهن وی و قلب او چاک بخورد. خدا رحمت کند مرحوم ادیب نیشابوری را، وقتی در محضرشان بودیم می‌گفت این علم‌ها که یک تکه‌اش از این و یک تکه‌اش از آن گرفته می‌شود مثل نان گدایی می‌ماند. شما برای خود برنامه بریزید تا دانش و معرفت از درون خودتان بجوشد. شب‌ها به تنهایی، خلوت و تاریکی رو بیاورید و دقایقی با خود باشید. در این لحظات فقط با خود باشید و مطالعه و عبادتی نداشته باشید و حتی فکر خود را نیز از سیر و تفکر منصرف دارید:

آب کم جو تشنگی آور به دست

تا که جوشد آبت از بالا و پست
مشکل فعلی حوزه‌های ما افزون بر پرداختن به معلومات این است که پرکاری دارد و وقت بسیاری را برای پرداختن به معلومات اختصاص می‌دهد. کسی که چنین پرکاری دارد از کیفیت کار وی کاسته

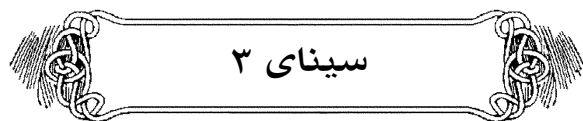
می‌شود و قدرت ابداع و نوآوری خود را از دست می‌دهد و او تنها می‌تواند معلومات دیگران را بیاموزد و حفظ کند و وجود گران‌قدر خود را زیر خروارها دیدگاه این و آن غرق و خفه نماید. البته رها شدن از خود و افکار خویش در تاریکی و خلوت سخت است و نیاز به تمرین دارد. ذهن انسان مثل گنجشکی سبک‌بال، مدام به این شاخه و آن شاخه می‌پرد و مهار آن در ابتدای کار دشوار است اما با ممارست می‌توان تمامی ورودی‌ها و خروجی‌های ذهن را کنترل نمود. کسی که قدرت کنترل ذهن خود را ندارد در کارهای خود؛ به‌ویژه در نماز، بسیار شک می‌کند. ذهنی که این همه شک دارد، بسیار سست است و نیاز به درمان اورژانسی دارد. ما باید چنان نماز را به‌جا آوریم که خود به خود، اتومات و خودکار انجام پذیرد، نه آن‌که در بند رکعت یک و دو یا شماره‌های ذکر آن باشیم که چنین چیزی اشتغال به ریاضیات نماز است و نماز نیست و انسان را از محتوای ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾^۱ دور می‌دارد و به غیر حق مشغول می‌سازد. البته احکام شکایات برای عموم مردم است و طلبه نباید این قدر شک داشته باشد، بلکه باید چنان این نفس را رام و مهار کند که حتی اگر خواب هم دید نماز می‌خواند، شکی سراغ وی نیاید. البته نفس تا از اشتغالات خالی نشود نمی‌تواند چنین ذهنی داشته باشد. نفس در صورتی در حال نماز می‌تواند آرام باشد که شما در بیرون از نماز و در خلوت و تاریکی، آن را مهار کرده

باشید. پس طلبه برای داشتن ذهنی آرام که بتواند مولد و زایا باشد یک دل گسترده و بسیط می‌خواهد. طلبه تا دریادل نباشد، به کبر و سختی معلومات آلوده می‌شود و معلومات نمی‌گذارد خشوع داشته باشد و او با کسی انس بگیرد. باید برای این دل یک در، یک پنجره یا روزنی باز کرد که بتوان بر ورودی و خروجی آن کنترل داشت و چنین نباشد که هر کسی بدون اذن بر آن وارد شود. باید دل را از دل تخلیه کرد تا دل نباشد.

تا این جا گفتیم تا تصورات، سالم نگردد، نمی‌توان به تصدیقات که علم است راه یافت. هم‌چنین علم آن نوری است که در دل ایجاد می‌شود و به فرد، قدرت کشف، نوآوری و ابداع می‌دهد و حفظ معلومات و داده‌های دیگران علم نیست. برای راه یافتن به چنین توانی باید دریادل بود و حتی دل را از دست دل گرفت و قدرت مهار ذهن و کنترل نفس را در دست داشت. چنین نفسی است که می‌تواند به مدد تصورات سالم و بدون دخالت و تصویرگری خیال، به تصدیقات علمی راه یابد و یافته‌هایی درست و صادق داشته باشد و در این صورت است که در گزاردن نماز نیز به شک دچار نمی‌شوید و احکام شکایات برای شما موضوع پیدا نمی‌کند همان‌گونه که دمای ثلاثه چنین است. البته نباید چنین باشد که چند ماه در درس‌های خود مانند درس‌های خارج، احکام و دلایل نوافل را دنبال کنید اما حتی یک شب نماز شب را نگزارید. البته به نظر ما می‌شود نماز شب را تا طلوع آفتاب

به صورت ادا گزارد. منظور این که باید به مقامی رسید که چیزی در آن نباشد و وسواس و بسیاری از بیماری های روانی در این مرتبه است که برداشته می شود و نخستین گام برای رسیدن به این مراتب نیز این هست که شما مبادی را به اهمال نگذرانید تا با در دست داشتن تصورات درست و سالم، به تصدیقات درست و صادق رسید و یکی از این تصدیقات این است که خداوند جزیی حقیقی است و حق تعالی یک شخص است؛ همان طور که در نماز مورد خطاب قرار می گیرد: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾. اگر کسی بخواهد این آیه را به صورت انشایی بخواند چگونه می تواند خطاب آن را درست نماید بدون آن که به تجزیه و ترکیب آن وارد شود. طبیعی است کسی می تواند آن را انشا نماید که از خود و دیگران خالی نباشد.

خداوند نصرت، همت و دولت خود را بر تمامی حوزه های علمیه و بر شما عزیزان مستدام بفرماید. اللهم صلّ علی محمد و آل محمد.



سینای ۳

گذر از معضلات طلبگی

قرآن کریم می فرماید: ﴿وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ﴾^۱.

ما پیش از این، اساس کار هر دانشی را بر اساس تصدیقات دانستیم و گفتیم امور تصویری را نمی توان علم دانست. هم چنین گفتیم آن چه در حوزه ها تدریس می شود تصدیقات گذشتگان است که برای ما علم به شمار نمی رود و تصدیقات دیروز آنان تصورات امروز ماست؛ همان طور که تصدیقات امروز ما - اگر ماندگار باشد - از تصورات آیندگان خواهد بود؛ البته:

وهو بسبق حائزاً تفصیلاً مستوجباً ثنائياً جمیلاً^۲

عالمان گذشته و خلف صالح هرچند مجاهدت بسیار داشته اند اما

۱. مؤمنون / ۲۹.

۲. شرح ابن عقیل، ص ۱۲.

در روند پرشتاب رشد علم، کار آنان به زمانه‌ی ایشان تعلق دارد و برای ما جز تصوّراتی که شاید بسیاری از آن نادرست باشد چیزی به ارمغان نگذاشته‌اند و به تعبیر دیگر، علم هیچ گاه به ارث برده نمی‌شود و این تصورات است که میراث گذشتگان است و ما به مدد آن می‌توانیم به تولید علم دست بزنیم؛ همان‌طور که تولید علم دینی از نفسی قدسی بر می‌آید که آزاداندیش باشد و قوه‌ی اجتهاد در او به فعلیت رسیده باشد. این‌گونه است که نمی‌توان گفت مرحوم شیخ انصاری رحمته‌الله غایت ما فی الباب را در بحث‌ها و باب‌های فقهی آورده است؛ چرا که وی به زمان خود تعلق داشته و جز حضرات معصومین علیهم‌السلام کسی فرازمانی نمی‌باشد. ما در برابر علم گذشتگان خود نباید روحیه‌ای انفعالی داشته باشیم؛ هرچند در برابر کمال و بزرگواری آنان خشوع و خضوع داریم. ما باید به این خودباوری برسیم که بزرگان گذشته چیزی جز تصورات برای ما نگذاشته‌اند و ما در صورتی عالم هستیم که بتوانیم علم را از ناحیه‌ی خود انشا نماییم. البته ما قدردان گذشتگان خود هستیم و تصورات ما تصدیقاتی است که آنان با تحمل زحمات فراوان و خون دل خوردن‌ها به ما رسانده‌اند اما تلاش آنان با همه‌ی عظمتی که دارد برای امروز ما حکم مبادی را دارد و برای ما علم به شمار نمی‌رود و این نفس ماست که می‌تواند این تصدیقات را با دارا شدن قوه‌ی اجتهاد و استنباط و قدرت نقد و تحلیل، به علم تبدیل نماید. علمی که البته زبان و فرهنگ امروز ما را داشته باشد و زبان و فرهنگ گذشتگان برای



جامعه‌ی امروز ما مأنوس و مفهوم نیست و تبلیغ داشته‌ها و داده‌های گذشتگان از بوی کهنگی و تکرار ملال‌آور تصوّراتی که ذهن و فکر مردم ما با آن بمباران تبلیغی شده است خالی نمی‌باشد. امروز روحانیان بیش‌تر رسانه‌ها را در اختیار دارند اما بازده مفیدی برای آن نیست و تبلیغات دینی، حوزه‌ای بسیار ضعیف در جذب مخاطب دارد برخلاف برخی از سریال‌ها و فیلم‌ها یا سخنرانان شخصی که گاه مخاطبانی میلیونی را به خود اختصاص داده‌اند. هنوز که هنوز است برخی از واعظان ما با ادبیات و زبان قرن ششم هجری و به سبک تفسیر ابوالفتوح رازی سخنرانی و موعظه می‌کنند که حتی نمی‌شود گفت زبان آن ترکی، هندی، کردی یا چیز دیگری است. ادبیات دینی ما هنوز از کهنگی رها نشده است و کسی نیست که به آن، انشایی نو دهد و اثری تازه و به‌روز ارایه کند. ما در منابر خود متن عربی قرآن کریم و روایات را بر ذهن و فکر مردم به صورت رگباری و بارشی وارد می‌آوریم و کم‌ترین زحمتی به خود نمی‌دهیم که آن را با بیانی بدیع که برای مردم تازگی داشته باشد ارایه دهیم و خلاقیت و نوآوری در این زمینه خشکیده است و اگر در هر دهه کتابی در این زمینه دیده شود از حوزویان نیست و به قلم کسانی است که ممحض در علوم دینی نمی‌باشند و چون مغزای دین را در نیافته‌اند و مهارت و تخصصی در این زمینه ندارند، نوشته‌ی زیبای آنان تنها زیباست و پشتوانه‌ی علمی ندارد و به راحتی می‌توان آن را نقد کرد. ما در جای دیگر گفته‌ایم بعد از



انقلاب اسلامی، بدترین تبلیغ دینی را در خطبه‌های نماز جمعه داشته‌ایم که ادبیات آن بسیار ابتدایی و دور از شأن علمی مردم امروز است و محتوای آن نیز بسیار نازل است به گونه‌ای که حتی برخی از آن ارزش نقد را نیز ندارد. این در حالی است که تبلیغ شأن انبیای الهی است و به صورت اولی به اولیای الهی اختصاص دارد و کسی که در این زمینه تخصصی ندارد نباید به آن وارد شود. البته انبیای الهی پشتوانه‌ای هم چون وحی داشته‌اند و نیازی به تولید علم و تحقیق نداشته‌اند و غیر از آنان همه به تحقیق و نیز قدرت انشا و تولید علم نیاز دارند و پس از آن می‌توانند تبلیغ سالمی داشته باشند و گرنه فراگیری تقلیدی معارف و تصورات دینی و ارایه‌ی آن نمی‌تواند برای همه خالی از خلل و اشتباه باشد و چون کسی که به تبلیغ می‌رود قدرت اجتهاد ندارد و نیز مراتب احکام الهی را که با تغییر مخاطب، موضوعی جدید و حکمی نو می‌یابد، نمی‌داند و وی به سبب نداشتن نیروی اجتهاد نمی‌تواند آن مراتب را به دست آورد و از این رو در تبلیغ معارف دینی نمی‌تواند مخاطب‌شناسی داشته باشد و به خلط مراتب حکم الهی گرفتار می‌آید و به کسی حکمی می‌دهد که مربوط به وی نمی‌باشد و مجبور است تمام در احکام کلی سیر نماید و نمی‌تواند به صورت جزئی به ارشاد و هدایت کسی بپردازد، تبلیغ وی نه تنها عقیم است بلکه به خلط احکام الهی نیز گرفتار می‌آید و به همین سبب است که تبلیغ چهره به چهره و سخنرانی‌ها نتیجه‌ای رضایت‌بخش ندارد و ما



چون به تولید علم برای تبلیغ نیاز داریم باید ساختار آن را برنامه‌ریزی و ساماندهی نماییم.

شما از هم‌اینک باید برای دارا شدن قدرت نویسندگی که بهترین، مهم‌ترین و اثرگذارترین روش تبلیغی است و بیش‌تر شیوه‌های تبلیغی مانند فیلم‌نامه‌نویسی، داستان‌نویسی، مقاله‌نویسی و نگارش‌های تألیفی بر آن مبتنا دارد، تلاش کنید. برای این‌که نویسنده‌ای توانا شوید از هم‌اینک دفتر یادداشتی بردارید و هرگاه تعبیری زیبا از چیزی به ذهن شما آمد یا آن را از جایی مطالعه کردید یا شنیدید، در آن دفتر یادداشت نمایید و پس از چندی آن تعابیر را در نوشته‌های خود به کار ببرید. پیوسته بنویسید و به تعبیر یکی از بزرگان، شما بنویسید و اگر چیزی نمی‌توانید بنویسید فحش بنویس تا چیزی نوشته باشی تا این حرف (امر به نوشتن) و این وقت مرا ضایع نکرده باشید. یکی از مشکلات طلبگی نداشتن زبان و بیان نوشتاری و گفتاری است و ما نمی‌توانیم با زبان و ادبیات جامعه سخنی بگوییم و ما بیشتر در روستاها جا داریم تا در مراکز علمی و دانشگاهی و ساختار فکری ما نمی‌تواند برای قشر تحصیل کرده مؤثر باشد و گویی متاع ما روستایی است و این‌گونه است که مداح‌ها پیش‌تاز تبلیغات احساسی دین شده‌اند. مداحی که نمی‌تواند تولید علم داشته باشد و تنها بر مرکز احساسات آدمی با خواندن چند شعر و غزل با صدای خوش تأثیر موقت می‌گذارد و بعد از آن نیز به افول می‌گراید. البته مدیران مدارس



هم باید کمی به طلاب بیش‌تر سخت بگیرند تا آنان به سستی دچار نشوند و استحکام لازم خود را بیابند. عافیت‌خواهی و راحت‌طلبی برای طلبه سم مهلک و کشنده است و انواع ناهنجاری‌ها را در او به وجود می‌آورد و در دوره‌ی تربیتی این سختگیری‌هاست که باعث قوام و استقامت می‌شود. مدیران مدارس به صورت نوعی ایثار می‌کنند و به جای این‌که شما را راضی کنند خود را ناراحت می‌سازند ولی آنان به نتیجه می‌اندیشند. طلبه باید با دیدن دوره‌های تربیتی سخت، خود را برای فردای جامعه آماده کند و کتاب‌های حوزوی را با دیدی انتقادی بخواند و در این اندیشه باشد چیزی بالاتر و برتر از آن بیاورد و دیدگاهی نو در این زمینه ارایه دهد. باید از امور جزئی شروع نمود و با تمرین و ممارست به جایی رسید که تمامی عالم را در خود دید:

أَتَزْعَمُ أَنَّكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ^۱
آیا گمان می‌کنی که جسدی کوچک هستی در حالی که عوالم هستی در تو تعبیه شده است. وقتی شما می‌توانید به چنین سرمایه‌ی عظیم و بی‌انتهایی برسید، نوآوری و برتراندیشی نسبت به افرادی مانند ابن مالک یا ارسطو که چندان بزرگ هم نبوده‌اند چیزی نیست. نوآوری در زمینه‌ی علوم در واقع نوعی پاسداشت زحمات اندیشمندان گذشته است و تلاش‌های آنان را به فرجام و انجام می‌رساند و سبب تحلیل و نقد داده‌های گذشتگان است و از تقلید در

۱. دیوان مرتضوی، ص ۱۴۵.

علم که همان تصور محوری است و نه دانش‌گرایی دوری می‌کند. نگاه تقلیدوار به گذشتگان از عوامل رکود در حوزه‌های علمیه است و همین امر سبب از بین رفتن انگیزه‌ی تحصیل در میان طلاب است و انگیزه‌ی آنان برای تلاش و مجاهدت علمی را تضعیف می‌کند و طلبه احساس می‌کند تنها به اموری حفظی سرگرم است که برای امروز او نیز قابل توجیه نیست و گزاره‌های آن نیز معلوم نیست صادق و موجه به شمار رود و این سرگردانی و حیرت حتی در درس خارج نیز وجود دارد. نظام تحصیلی طلبه باید به‌گونه‌ای باشد که او را در کم‌تر از ده سال به اجتهاد برساند و نگاه تقلیدوار یا احساسی و انگیزشی را از او بگیرد و نگاهی علمی با رویکرد نقادانه به وی بدهد. در گذشته می‌گفتند اگر طلبه‌ای دروس سطح را به‌خوبی بخواند، به درس خارج نیازی ندارد و چنان‌چه سطح را به‌نیکی فرا نگرفته باشد، درس خارج به کار وی نمی‌آید و درس خارج وی از حفظ و نقالی و سخن این و آن را شنیدن فراتر نمی‌رود. اساس و محور تحصیل در حوزه‌های علمیه باید قدرت انشا و تولید باشد و این قدرت انشا و تولید است که می‌تواند حوزه‌ها را علمی نماید و آن را از حوزه‌ی معلومات و محفوظات دور دارد. اساتید حوزه و نظام علمی و تحصیلی حوزه باید بر نهادینه نمودن قدرت انشا در طلاب تمرکز نمایند و آن را اساس کار خود قرار دهند. مشکلات علمی جامعه و حوزه با پرداختن به امور حفظی و معلومات هیچ‌گاه سامان نمی‌گیرد و روز به روز نیز بر شمار

این مشکلات افزوده می‌گردد به‌گونه‌ای که در آینده‌ی نه چندان دور و با تأسیس پایگاه‌های دایمی بر شبکه‌ی اینترنت، دسترسی عموم مردم به داده‌ها و گزاره‌های علوم دینی ساده‌تر می‌گردد و مراجعه به آن برای مردم آسان می‌شود در حالی که یک طلبه چنین قدرت حفظ و استحضر مطالب را ندارد. آن‌چه طلبه را طلبه می‌سازد قدرت تبیین و تحلیل او از گزاره‌های علمی و توان بالای نقد او و نیز ایجاد، انشا، تولید و نوآوری اوست و مردم نیز از او چنین انتظاری دارند، نه نقل محفوظات؛ چرا که با گسترش فرهنگ استفاده از رایانه و نرم‌افزارها و نیز اینترنت، هیچ‌گاه عموم طلبه‌ها نمی‌توانند در این زمینه، با آن رقابت نمایند. مدارس و حوزه‌های علمی باید برای طلبه تمرین و طرح کاد برای تولید علم و ایجاد قدرت انشا در طلبه داشته باشد و نظام امتحانی آن بر این اساس شکل بگیرد، نه بر معیار حفظ معلومات و قدرت محفوظات. البته این امر می‌طلبد که نظام حوزه نظامی استادمحور باشد و استاد است که می‌تواند قدرت انشا و ایجاد را در طلبه کشف نماید و توان اجتهاد و استنباط او را دریابد و طلبه در این صورت است که استعداد و تراوش روحی و فکری خود را در می‌یابد و به آن دل‌بسته می‌شود و انگیزه در او نمی‌میرد. حافظه‌گرایی فعلی که بر حوزه‌ها حاکم است ثمری جز دوری از علم ندارد. طلبه با انشاگرایی و تولید است که می‌تواند معمار دیگر انسان‌ها باشد و آنان را دریابد و افکار جامعه را شکل دهد و خود را با جامعه‌ی روز خود همراه سازد.

وظیفه‌ی علمای ما - آن‌چنان که هم‌اینک مرسوم است - ساخت مدرسه، مسجد، خانه، بیمارستان و بنایی و معماری یا رسیدگی به محرومان نیست، بلکه شأن طلبه مهندسی فرهنگ شیعی و معماری نظام اسلامی و ساختار فکری جامعه و انسان‌ها و به تعبیر حضرت امام خمینی علیه السلام آدم‌سازی است. ما باید بتوانیم هم خود انگیزه داشته باشیم و هم به انسان‌ها و آدم‌ها انگیزه بدهیم. ساخت مدرسه و مسجد از هر فرد سرمایه‌داری بر می‌آید اما مهندسی فرهنگ شیعه و تمدن سازی است که شأن عالم دینی است. مشکل امروز ما این است که انسان سازی و آدم سازی در سطح جامعه رو به ضعف رفته است و بیش‌تر افراد جامعه انگیزه ندارند. طلبه باید چتر حمایتی برای افراد جامعه نسبت به ایجاد انگیزه در آنان برای دارا شدن زندگی سالم‌تر در دنیا و سعادت در آخرت باشد.

به بحث خود باز گردیم. شما طلبه‌های عزیز جوان هستید و در فصل جوانی خود به دیار غربت هجرت کرده‌اید و پدر و مادر خود را که می‌توانستید در کنار آنان باشید و از محبت آنان بهره ببرید ترک کرده‌اید و از بستگان و آشنایان خود دور شده‌اید. شما غریب و ایتم آل نبی صلی الله علیه و آله هستید. در جامعه‌ای زندگی می‌کنید که اگر کسی نذر کند بر سر شما بزند، کسی از شما حمایتی ندارد، این در حالی است که وقتی نظام مدیریتی حوزه، ده‌ها هزار طلبه را تحت پوشش قرار می‌دهد باید از آنان حمایت نماید و خود را قیم آنان بداند و به مسایل مالی و نیز

ازدواج آنان رسیدگی نماید. هم‌اینک کم‌تر خانواده‌ای است که حاضر باشد طلبه‌ای را به دامادی بپذیرد؛ چرا که طلبه‌ها پشتوانه‌ی حمایتی ندارند. برخی اقدامات نیز چتر حمایتی خاص به شمار نمی‌رود. البته برخی از مشکلات ما به علم باز می‌گردد. هم‌اینک علم و دانش یک مهندس و یک پزشک را می‌خرند و برای آن ارزش قایل هستند اما جامعه، چندان خریدار علم و دانش ما نیست؛ چرا که دانش ما در واقع معلومات است، نه دانش، و محفوظات است، نه دانایی. از این رو، هر کسی می‌تواند خود به آن دست یابد و محفوظات کارشناسان دین - نه نظر کارشناسی آنان - را به دست آورد. این قدرت نقد و تحلیل و تبیین و این قدرت انشا و نوآوری است که دانش‌های انسانی و علوم دینی را علم می‌سازد. حوزه‌ها هم‌اینک چیزی برای عرضه ندارد، از این رو فروش علم برای آن، جایگاهی ندارد.

ما در کشوری واقع شده‌ایم که نظام حاکم بر آن اسلامی و شیعی است و بهترین ظرف و موقعیت برای رشد حوزه‌های علمی در این بستر آرام فراهم است. ما باید در حوزه‌های علمی به طراحی انقلابی جهانی بپردازیم. برای تحقق این منظور نخست باید نظام حوزه‌ها را سامان دهیم و ساماندهی آن به قانون اساسی نیاز دارد. حوزه‌ها نخست باید برای اداره‌ی کلان خود قانون اساسی و نیز سند چشم‌انداز بر اساس آن داشته باشد. حوزه باید بداند در ده سال آینده در کجای روند رو به رشد علم ایستاده است و کمبودها و نقایص امروز و آینده‌ی آن

چیست و از سلیقه‌محوری مسئولان و شورای مدیریتی آن بیرون آید و برای حرکت خود اصل و قاعده داشته باشد.

گفتیم نخستین محور حرکت در تحصیل طلبه این است که طلبه بتواند فکر کند و بیندیشد. فکر کردن و ایجاد کردن، موتور محرکه‌ی طلبه است. تلاش، تکاپو و کوشش برای طراحی و ساماندهی افکار و ایده‌های دینی باید تمام وجود طلبه را شکل دهد و تار و پود ساختار او شده باشد. ما باید به تولید فکر بیاندیشیم پیش از آن‌که به تبلیغ اهمیت دهیم. روحیه‌ی تولیدگری در ما بسیار ضعیف است. ما هنوز روان‌شناسی خلاقیت و تولید را در دست نداریم و نمی‌توانیم به صورت علمی روحیه‌ی تولید دانش را در طلبه طراحی و پیاده نماییم و چنین نباشد که طلبه یاد بگیرد بر سفره‌ی دیگران بنشیند و مدام جیره‌خوار دیگران باشد. طلبه باید بیاموزد کمی نیز به خود پناهنده شود و به وجود خود فشار آورد و حس نوگرایی را در خود زنده دارد. چنین طلبه‌ای است که می‌تواند بهتر از ابن‌سینا از فلسفه بگوید و «وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ»^۱ باور او شود. ما در جای خود گفته‌ایم مانایی تصورات در گرو داشتن تصدیقات درست است. در صورتی که ما در تصدیق مشکل داشته باشیم و نتوانیم به تصدیق و به باور صادق موجه و معرفت دست یابیم، امور تصوری خود را نیز از دست می‌دهیم. البته پیش از این گفتیم دانشگاه‌های ما در تصورات قوی‌تر از حوزه‌ها

هستند و مطالعات جنبی دانشجویان بیش از طلاب است؛ چرا که حوزه‌ها حافظه‌محور است و تمامی وقت طلبه برای حفظ دروس خود گذاشته می‌شود و وی در ذهن خود حیات خلوت و فراغتی برای مطالعه‌ی دیگر کتاب‌ها پیدا نمی‌کند. این‌گونه است که بیش‌تر اهل علم از جهان امروز و از افکار دنیای حاضر آگاهی ندارند؛ هرچند ممکن است طلبه‌ای بتواند خطوط سیاسی و جناح‌ها و مرزبندی‌های دقیق آنان را در داخل کشور بشناسد، اما وی بزرگ‌ترین حقوق‌دانان دنیا و نیز عارفان غربی یا شرقی و کتاب‌های فیلسوفان دیگر کشورها را نمی‌شناسد و با افکار آنان آشنایی ندارد و این از عوارض نظام‌های تحصیلی حافظه‌محور است. البته شایسته است در مدارس دینی، بخشی برای فعالیت در زمینه‌ی اطلاع‌رسانی در این حوزه باشد و آخرین یافته‌های علوم انسانی و نظرگاه‌های دانشیان این علوم به طلاب منتقل گردد.

خلاصه سخن ما تا بدین جا چنین شد که علم به مجموعه تصدیقات صادق موجه که توسط فرد ایجاد و انشا شده باشد گفته می‌شود؛ چیزی که ابداع و تازگی شاخصه‌ی آن است و پرداختن به امور تصوری و محفوظات، تنها در سطح آموزش کارآمد است و نه بیش‌تر از آن. برای نمونه، شما در مرتبه‌ی آموزش می‌گویید: «بدان که مصدر اصل کلام است»، اما در مرتبه‌ی تحقیق و اجتهاد نمی‌توانی این گزاره را با اطلاقی که دارد بپذیری؛ چرا که اگر با دیدی رئالیتیسی به این

قضیه نگاه شود، آن‌چه ما در خارج می‌بینیم این است که افعال در آن واقع می‌شود و مصدر مفهومی است که از آن انتزاع می‌شود و تنها در ذهن وجود دارد و با توجه به تأخر انتزاع از مصداق خارجی، باید فعل اصل کلام گرفته شود اما در صورتی که ما بگوییم افکار و امور ذهنی است که تقدم رتبی بر افعال خارجی دارد و اندیشه به حسب انگیزش فاعلی بر فعل مقدم است و نگاهی ایده‌آلیستی به آن داشته باشیم، مصدر اصل کلام می‌باشد.

ما بارها گفته‌ایم حوزه‌های ما باید مانند باشگاه و میدان مسابقات جهانی باشد که هر کسی آزادانه دیدگاه علمی و تحقیق دانشی خود را عرضه نماید و اگر کسی توانست آن را به نقد و تحلیل بگذارد و یا از آن دفاع نماید و یا بطلان آن را آشکار سازد و چنین نباشد که عالمان آن خود را تنها به عناوینی مانند «آیت‌الله العظمی» که این روزها استفاده از آن مؤونه و زحمتی ندارد، بسنده کنند. ما باید در سطح بزرگان خود و نه طلبه‌ها، مسابقه‌ی علمی داشته باشیم و مرکزی، آخرین دیدگاه‌های علمی در هر دانشی را به دیگر عالمان دینی ارائه نماید. البته برای تحقق این منظور، تنها به نشریاتی که در این زمینه هست بسنده نکنند و به دیدار عالمان روند و آخرین نظریات آنان را بشنوند و آن را پیاده‌سازی و آماده نمایند و به اطلاع دیگر دانشیان آن رشته‌ها برسانند و نقدهایی که بر آن وارد می‌شود را نیز به صاحبان آن دیدگاه‌ها برسانند. اگر چنین مسابقه‌ای نباشد این خیالات و ادعاهاست که رشد

می‌کند. ادعاهایی که خالی از واقعیت است. این مسابقه است که پشت هر مدعی بی‌پشتی را به زمین می‌آورد و جرزنی‌ها و شامورتی‌بازی‌ها را از میان بر می‌دارد. در این مسابقه، دست هر کسی به عنوان نیروی برتر و قاهر بالا رفت، وی الگوی راستین دیگران می‌گردد و اوست که می‌تواند نشاط علمی را در حوزه‌ها ایجاد کند و آن را از روزمرگی نجات دهد و در این فضا است که طلاب به حداقل‌ها بسنده نمی‌کنند و روحیه‌ای بانشاط برای تولید علم پیدا می‌کنند.

یکی دیگر از معضلات تحصیلی طلبه‌ها این است که علم آنان کاربردی نیست. برای مثال، وقتی شرح لمعه می‌خوانند، استاد، کفن را در جلو چشم آنان نمی‌آورد و کسی را به صورت زنده، کفن نمی‌نماید. هم‌چنین در آموزش تجوید، تحصیل آنان فقط نظری است و تمرین و کاربرد ندارد. بیش‌تر کسانی که نماز آنان از تلویزیون پخش می‌شود، برای یک قاری محسوس است که آنان مد «ولا الضالین» را به‌درستی نمی‌کشند. یا در نمونه‌ای دیگر، ما نمی‌توانیم آن‌چه را که از حیوان حرام است به دیگران نشان دهیم و تنها این مسأله را طوطی‌وار خوانده‌ایم. هم‌چنین چهار رگی که باید از حیوان بریده شود تا گوشت آن حلال گردد را نمی‌شناسیم و تنها با مفاهیم در ارتباط هستیم و در پی آن نمی‌باشیم که به مصادیق برسیم و دانش خود را کاربردی نماییم. ما وقتی شرح لمعه می‌خوانیم، مدرسه باید گوسفندی را نذر نماید و آن را پیش چشم طلاب قربانی کند تا آنان هم روش ذبح گوسفند را یاد

بگیرند و هم مواضع پانزده‌گانه‌ی حرام آن را بشناسند. تحصیلی که کاربردی نباشد مانند آن است که کسی تمامی آیین‌نامه‌ی مقررات راهنمایی و رانندگی را خوانده و حفظ نموده باشد اما نتواند ترمز را از گاز تشخیص دهد. یاد گرفتن کاربردی چنین اموری شأن طلبه است و جامعه چنین چیزهایی را از ما می‌خواهد. البته این کار در صورتی فراهم می‌شود که رابطه‌ی میان استاد و شاگرد به تحصیل صرف خلاصه نشود و میان آنان اختلاط و همراهی باشد و آموزش‌ها با چشم و گوش بسته تمام نشود و چنین نباشد که لمعه با لقمه و کفایه با کرایه یعنی اجاره‌بهای منزل و خارج با خارش یکی شده باشد تا در نتیجه، تعداد زیادی از طلاب در زیر آفتاب یا سایه‌ی درختان مدرسه‌ی فیضیه، صبح خود را ظهر و عصر خود را شب نمایند. طلبه باید به علم و دانش معتاد باشد و ادبیات، منطق، فقه و اصول برای او رونده و وفق باشد و از آن خوشامد داشته باشد.

از دیگر مشکلات نظام طلبگی این است که تخصص‌محور نیست. طلبه می‌خواهد از هر دانشی اطلاعی داشته باشد و «جامع المعقول و المنقول» گردد. برخی از عالمان دینی، به هر سؤالی که از آنان پرسیده می‌شود پاسخ می‌دهند خواه از پولک ماهی و الکل سفید باشد یا وحدت وجود و عادت ندارند بحث‌ها را به کارشناسان آن ارجاع دهند. کسی که به هر سؤالی پاسخ می‌دهد، مشکل عقلی دارد.

از بحث مشکلات که دامنه‌دار است بیرون بیاییم. گفتیم باید در

حال حاضر که مشغول به تحصیل مبادی و مقدمات هستیم، حفره‌ای و شکافی در خود ایجاد کنیم و آن را روز به روز گسترده سازیم. این کاری است که شما باید انجام دهید و کاری که بر عهده‌ی حوزه است این است که برای شما چتر حمایتی داشته باشد تا طلبه‌ای که در فصل جوانی خود قرار دارد بداند برای تولید وی ارزش قایل هستند و کار وی روی زمین نمی‌ماند و این‌گونه است که طلبه به علم و دانش علاقه‌مند می‌گردد و به آن دل‌بستگی و تعلق خاطر دارد و کار خود را بر اساس علاقه و محبت انجام می‌دهد اما اگر این شکاف هم‌اینک در درون طلبه ایجاد نشود، فردا که در مسند و مصدری قرار بگیرد تنها می‌تواند مسجد و مدرسه یا پل و بیمارستان برای مردم بنا نهد و معماری فرهنگ و تمدن از او بر نمی‌آید. اصالت حوزوی و طلبگی ما بر ساخت آدم‌ها و انسان‌ها و بر افکار و تولید علم است، نه تأسیس و بنای ساختمان‌ها.

جامعه‌ی ما در علوم تجربی نشاط دارد و جامعه‌ای به واقع علمی، پویا، زنده و تازه است اما حوزه‌های ما در دانش خود چنین نیست و تنها سوسوی از علم در آن هست. در جامعه، بحث انرژی هسته‌ای تمام جوانان کشور را به ارتقا‌کشانده و آنان را به فعالیت و کار مضاعف کشانده است اما حوزه‌های علمی گویی خارج از محدوده است. دانش‌گاه‌های ما ازدواج‌های دانشجویی را ترویج می‌کند اما حوزه‌های ما برای طلبه‌ها نمی‌تواند چنین مراسمی داشته باشد. البته اگر این‌گونه

مراسمی هم داشته باشد، جامعه بر آنان خرده می‌گیرند که اینان چه کرده‌اند که چنین استحقاق داشته باشند اما بر دانشجویان که کار آنان را می‌بینند چنین خرده‌ای نمی‌گیرند و آن را تشویق نیز می‌نمایند چرا که رده‌ی علمی کشور در برخی از رشته‌های علوم تجربی از سه رقمی به تک رقمی رسیده است. ما در علوم اسلامی و علوم انسانی تولیدی نداریم و رتبه‌ی کشور ما در این علوم رشدی نداشته است؛ این در حالی است که نظام ما نظام علوم انسانی است و ادعای فرهنگ انسانی و صدور فرهنگ دارد. در کشور ما، جوانانی که هوش و استعداد وافر دارند جذب رشته‌های تجربی می‌شوند و بیش‌تر افراد وامانده از این رشته‌ها که هوش بالایی ندارند به رشته‌های علوم انسانی رو می‌آورند و علوم انسانی در کشور ما با انبار ضایعات اشتباه شده است. علوم انسانی ما نیز ماجرای غم‌انگیز دارد و تاریخ علم به جای علم تدریس می‌شود. ما نه روان‌شناسی داریم و نه اقتصاد و نه جامعه‌شناسی. در امور تصویری و تحلیل ذهن و داده‌های مغز، هنوز که هنوز است از دیدگاه‌های ابن‌سینا و فارابی استفاده می‌شود بدون آن‌که این دیدگاه‌ها بازتولید و بازاندیشی گردد و معایب آن اصلاح گردد. متأسفانه، حوزه‌های ما جزو‌های مرحوم شهید مطهری در منطق و اصول را می‌خواند که شأن حوزه‌ها که داعیه‌ی ریشه‌داشتن و مدرن بودن در علوم را دارد نیست. این‌گونه است که حوزه‌ها نقشی در تولید علوم انسانی ندارد و این مشکل نیز از این‌جا ناشی می‌شود که نظام

تربیتی حاکم بر آن اشتباه است و شکافی را که باید در وجود طلبه در ابتدای طلبگی وی رخنه کند، در او پدید نمی‌آورد و از این بحث‌ها ناتوان و در اجرای آن راجل و وامانده است. ما نمی‌توانیم به طلبه‌ها قدرت انشا و ایجاد بدهیم و آن‌ها را سرگرم امور اخباری و حفظی می‌کنیم؛ به گونه‌ای که بعد از مدتی خسته و بی‌انگیزه می‌شوند و به میان مردم که می‌روند نهایت کاری که بزرگان آنان می‌کنند این است که مسجد یا مدرسه می‌سازند و به بنایی رو می‌آورند. این مشکل نظام نمره‌محور و امتحان‌معیار حوزه‌هاست که نمی‌تواند روح علاقه و تعلق خاطر به درس را در طلبه بدمد و شکافی را که باید، در زمان طلبگی در او پدید آورد. طلبه‌ای که این رخنه در او باشد نمی‌شود او را به هر وسیله‌ای از فکر کردن و تولید نمودن باز داشت و او را از درس و تحصیل جدا کرد به گونه‌ای که مراجع تقلید ما حتی در دوران پیری و فرتوتی نیز نمی‌توانند تدریس را رها کنند؛ برخلاف برخی از اساتید که وقتی درس تعطیل می‌شود از آن کتاب حتی سراغی هم نمی‌گیرند و به راحتی از درس و بحث جدا می‌شوند و تعلق خاطری به آن ندارند و مطالبی نیز که آموزش می‌دهد تمام کهنه و مانده است و بوی ماندگی و کهنگی می‌دهد و همان را به حلق شاگردان خود می‌ریزد. ما در ظرف مبادی باید این زمینه‌ها را با انگیزه‌های بالا در خود ایجاد کنیم و آن رخنه را در خود تحقق بخشیم تا برای تحصیل نه تهدیدی بر ما اثر بگذارد و نه تحریکی و ما به درس و تولید علم اعتیاد پیدا کرده باشیم و

فکر کردن ذاتی ما شده باشد و چنین نباشد که با تعطیلی دروس، فکر نیز تعطیل بشود و مغز از فعالیت باز بماند.

ما باید پنهان کاری را از زندگی خود دور کنیم و نمره‌های خود را به یک‌دیگر اعلام کنیم و آن را غرور یا خودباختگی ندانیم بلکه آن را عرضه و ظهور و بروز نفسانی و نشان دادن خود بدانیم تا در بیست سال آینده به ساخت مدرسه و مسجد رو نیاوریم و این مراکز علمی و دانشگاهی اعم از داخلی و خارجی باشد که به ما رو می‌آورند نه آن‌که به سفارش دفتر تبلیغات، آن هم در قالب طرحی که نکبت از آن می‌بارد و هجرت نام دارد به روستایی برویم.

ما در صورتی در تبلیغ موفق می‌شویم که نخست در خود ایجاد رخنه نموده باشیم. خداوند مرحوم امام را رحمت کند که چه بیان شفاف و واضحی داشتند و به یک لحظه مردم را می‌خندانند و به یک لحظه آنان را با تلنگری می‌گریانند و خلق خداوند را همانند فولادی شکاف می‌دادند؛ چرا که باطن ایشان باز و گسترده شده بود و نمی‌خواستند چیزی حفظ کنند و آن را با کمی بالا و پایین برای مردم بیان کنند. شما اگر نگران فردای خود هستید، باید به امروز خود بها و اهمیت بدهید و توان خود را در آدم‌سازی بالا ببرید و بر توان علمی خود؛ یعنی علمی که انشایی باشد و نه اخباری بیفزایید. موقعیت امروز خود را قدر بدانید و از تمامی وقت خود بهره ببرید. در علم و دانش مسابقه داشته باشید و افراد شاخص در علم را در میان خود مشخص

نمایید و آنان را الگویی برای همه قرار دهید. این الگوها چنین انگیزه و هوسی را در دیگران به وجود می‌آورند که به مرتبه‌ی آنان در دانش برسند، نه آن‌که پرونده‌ی علم در درون فرد با پایان امتحان بسته شود؛ به‌طوری که اگر شش ماه دیگر به وی گفته شود باید دوباره امتحان بدهید، ترس و اضطراب بر جاننش بیفتد. علم باید چنان با تار و پود آدمی عجین شده باشد که بعد از گذشت ده‌ها سال نیز بتوان آن را احضار نمود. علم به داشتن مدرک دکترا یا عنوان «آیت الله» نیست، بلکه به آمادگی برای پس دادن درس و امتحان در هر لحظه‌ای است. خدا رحمت کند مرحوم آقا رضا همدانی را که از فقیهان و اصولیان به‌نام عصر ما بودند و وقتی فردی از ایشان سؤالی پرسیده بود و پاسخ آن مسأله به یاد ایشان نیامده بود، اعلام کرد تقلید از من دیگر جایز نیست و فراموشی به من عارض شده است. تمامی طلبه‌ها باید خود را از یک خانواده بدانند و اعلام نمره را نباید سبب افت کسی بدانند. اگر به کاستی‌ها به‌درستی رسیدگی شود، می‌تواند سبب رشد انسان شود. پنهان‌کاری‌های مدام خمودی می‌آورد و سبب انقباض در روح می‌شود. همان‌طور که رشته‌های ورزشی مسابقه دارد و برگزاری این مسابقات سبب رونق آن می‌گردد، در حوزه‌های علمی نیز باید در کسب علم مسابقه باشد و هر طلبه‌ای - البته ببخشید چنین تعبیری را می‌آورم - به ارزیابی خود پردازد که از این عمامه به سر چه مقدار قوی‌تر یا ضعیف‌تر هست. این مقایسه را نیز برای خداوند انجام دهد



بدون آن‌که ریا یا تکبر در او باشد تا روح همت و کار در وی زنده و فعال باشد و بتواند خود را در پرتو این مقایسه، همواره ارتقا دهد و در منزل مبارکی که به آن رسیده: ﴿مُنْزَلًا مُّبَارَكًا﴾^۱، به صورت دایمی استقرار یابد.

البته در این مسیر رهنمی وجود دارد و آن دنیا و دنیاطلبی است. کسی که دکتر یا موسیو است می‌تواند دانش خود را در راه دنیاطلبی خویش قرار دهد و نان خود را از این راه تأمین کند و علم را برای خود و دنیای خویش هدف بداند اما هدف عالم دینی فهم و نشر دین است و حتی فقه، اصول، عرفان و فلسفه نیز هدف نیست و تمامی این دانش‌ها وسیله دانسته می‌شود. ما نمی‌خواهیم جامع المعقول و المنقول گردیم که بعد از آن «ثم ماذا؟» که گفته می‌شود پاسخی برای آن نیابیم. این امور حجاب اکبر است و اگر علم برای کسی هدف باشد به گرداب استکبار و تکبر گرفتار می‌شود. اگر علم برای کسی هدف گردد، مخالفان خود را ملاعین خبیث می‌بیند و از «ما رأیت إلا جمیلا» فاصله می‌گیرد و انتظار دارد همه پیش پای او بلند شوند و به دست‌بوس او آیند. چنین علمی افتادگی را از او می‌گیرد و به تکبر و غرور مبتلا می‌سازد. روزی یکی از عالمان حسابی، نه، خیلی حسابی را دیدم که هر صبح به درس می‌رفت و به کسی نیز سلام نمی‌کرد و همه به او سلام می‌کردند، روزی جلو او رفتم و به او سلام نکردم، بلکه نزدیک او که رسیدم، محکم گفتم سلام کن و او فوری سلام کرد. گویی



این کار ما برای او مثل یک عمل جراحی بود و دیگر سلام می‌کرد. انگار سلام نکردن وی دمل چرکینی بود که با این نیشتر ما بیرون آمده بود. بعد از آن، ما هم به او سلام می‌کردیم. علم هیچ گاه نمی‌تواند هدف و غایت قرار بگیرد و تفاوت جوهری طلبه با دانشیان دیگر رشته‌ها در همین نکته است. علم برای آنان هدف است اما برای ما خیر. آن‌چه گفتیم همه از باب مبادی بود، مثل وضو برای نماز اما با تحصیل این مبادی باید چه کار کرد، این پرسشی است که در جلسات بعد پی‌گیر خواهیم شد. ما در جای خود گفته‌ایم علم امری دنیوی است مثل نماز که امری دنیایی است و روایت: «اخترت من دنیاکم الثلاث: الطیب، والنساء، وقرّة عینی فی الصلاة»، نماز را از امور دنیایی می‌داند. نماز هم برای معرفت است و وسیله و ابزار به شمار می‌رود و باید نگاهی آلی به آن داشت، نه نگاهی اصالی. ما باید علم را برای چه چیزی بیاموزیم؟ تحصیل این مبادی برای چیست؟ شما این همه غریبی، یتیمی و بی‌کسی را تحمل می‌کنید و غروب‌ها که می‌شود از تنهایی خود دل‌گیر می‌گردید و هجر و دوری از مادر، خواهر، پدر و برادر شما را آزار می‌دهد و از آشنایانی که دور هم جمع می‌شوند و گل می‌گویند و گل می‌خندند دور شده‌اید که چه بشود؟ آیا تحمل این همه درد برای کسب علم است؟ در این صورت آیا بر سر ما که این همه غربت و غریبی و هجر و غم و سوز و آه را تحمل کرده‌ایم، کلاه نرفته است؟ این بحثی است که در جلسه‌ی آینده خواهیم داشت. اللهم صلّ علی محمد و آل محمد.

سینای ۴

توان مقاوم‌سازی الهام

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى، إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ أَحْجُذُ عَلَى النَّارِ هُدًى، فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى: إِنِّي أَنَا رَبُّكَ، فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى، وَأَنَا اخْتَرْتُكَ، فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى، إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، فَاعْبُدْنِي، وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾^۱.

پیش از این، نخست از مبادی طلبگی و لزوم علم‌آموزی، آگاهی، بینش و بصیرت گفتیم و ورود به منزل مبارک تحصیل علم دینی را سطح متوسط آن دانستیم: ﴿رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا﴾. این منزل مبارک، نخستین کمال برای طلبه است که خداوند به وی توفیق داده و او را به دیار پاکان آورده است. در جلسه‌ی گذشته گفتیم علم و تمامی متعلقات آن برای طلبه به منزله‌ی تطهیر و طهارت است و باید نگاهی آلی و

مقدمی داشت. اگر انسان در مسیر کسب علم قرار بگیرد و تمامی قوانین طبیعت و خلقت را نیز بیاموزد، در این راه مبتدی به شمار می‌رود. اما آنچه عالم دینی را عالم دینی و روحانی می‌سازد و تخصص وی را از دیگر رشته‌های علوم ممتاز می‌سازد و ویژگی طلبه به شمار می‌رود، داشتن الهام که می‌توان آن را با تسامح، وحی نامید و توان ارتباط با جهان غیب است. ما از وحی در دروس خود سخن گفته‌ایم و آن را مرتبه‌ی متوسط کمال دانسته‌ایم. پس کمال متوسط طلبه، داشتن قدرت الهام است و درس و علم کسبی وی از مقدمات و مبادی دست‌یابی به این کمال است. طفره و پرش به مرتبه‌ی الهام بدون دست‌یابی به این مبادی نیز به صورت عادی ممکن نیست و چنان‌چه کسی بدون این مبادی چیزی در خود احساس نماید، کمال این مرتبه را ندارد و فردی ناقص به شمار می‌رود. بیش‌تر کسانی که بدون طی این مقدمات به عرفان شناخته شده هستند، دارای این مشکل می‌باشند و نباید آنان را الگویی در عرفان مطرح نمود و سیاهی این نقص از چهره‌ی آنان پاک‌شدنی نیست و ارتقایی که در خود احساس می‌کند کم‌تر رنگ و روی حقیقت دارد و بیش‌تر درگیر مخیلات است؛ هرچند ممکن است گزاره‌هایی که برای مردم می‌گوید شیرین باشد و این به جهت قوت خیال‌پردازی در آن گزاره‌هاست و نه به سبب حقیقی بودن آن. این مبادی؛ یعنی کسب دانش مرتبه‌ی نخست کمال است و مرتبه‌ی دوم آن داشتن الهام و وحی است. وحی از ویژگی‌های انبیا و اولیای

الهی به شمار می‌رود. آیه‌ی شریفه‌ای که برای شما قرائت شد به این مرتبه اشاره دارد. خداوند در سوره‌ی طه می‌فرماید: ﴿نُودِيَ يَا مُوسَى: إِنِّي أَنَا رَبُّكَ﴾. حضرت موسی پس از عمری سختی و ریاضت و بعد از سوز و هجر و دوری از دیار خود و هجرت به مدین، با همه‌ی فراز و نشیب‌هایی که داشت به مقام وحی دست یافت. البته این آیه‌ی شریفه، برخی از مشکلات حضرت موسی علیه السلام را بیان می‌دارد که یکی از آن خطاب وی در قالب فعل مجهول ﴿نُودِيَ﴾ است و وی ندا دهنده را نمی‌شناسد و این به سبب ظرفیت محدود اوست که نمی‌تواند ندا دهنده را ببیند و بشناسد و قالب تهی نکند. در آیه‌ی گذشته، ما از «منزل» سخن گفتیم و در این آیه به حضرت موسی علیه السلام گفته می‌شود تو در یک وادی مقدس آمده‌ای: ﴿إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾. کسی که در منزل قرار دارد نیاز به موافقت با نفس خود دارد و نمی‌تواند فشار مضاعفی بر آن وارد بیاورد. طلبه‌ای که در حجره نشسته و مشغول کتاب و قلم و کاغذ است تنها در شبانه روز دقایقی می‌تواند به خود فشار آورد و بیش از آن برای وی مشکلات فراوانی را به بار می‌آورد. ما هیچ‌گاه به طلبه توصیه نمی‌کنیم نماز شب‌های طولانی و دعا‌های درازمدت و سجده‌های بسیار داشته باشد. استفاده‌ی بیش از حد از زیارت عاشورا و نیز زیارت مراقد مشرفه و پرداختن به روزه‌های مداوم برای طلبه مناسب نیست و باید آن را از استاد حاذق و کاردان و کارآزموده نسخه گرفت وگرنه همانند مصرف خودسر دارو می‌ماند که

زیان‌های آن، گاه جبران‌پذیر نیست. طلبه‌ای که برای ایجاد رخنه در وجود خود بیش از اندازه به خود فشار می‌آورد، دیگر نمی‌تواند درس بخواند. وجود انسان در مسیر و حرکت است و بسیار نیز با شتاب پیش می‌رود از این رو همواره باید حرکت خود را بالانس و میزان نمود و از افراط یا تفریط پرهیز داشت. طلبه باید همان‌طور ره طی کند که رهروان رفته‌اند و گرنه حرکت‌های جهل‌آلود و خودسرانه سبب گرفتاری و مصیبت می‌شود. باید اندازه نگاه داشت و از بزرگان و اعظامی که این راه را به سلامت رفته‌اند کسب تکلیف نمود. اگر طلبه‌ای احساسات خود را بیش از اندازه رشد دهد، قدرت آموزش و یادگیری وی پایین می‌آید و در صورتی که در مناجات راه افراط را بپیماید، از قدرت حفظ وی کاسته می‌شود. طلبگی قاعده و اصول دارد و همانند دانش پزشکی تجویز نسخه را می‌طلبد. البته در درس و بحث نیز نباید همانند دعا و مناجات راه افراط و تفریط را پیمود و درس نباید به مناجات آدمی لطمه وارد آورد. همان‌طور که پرداختن به امور احساسی و شعاری و زیارات و مناجات‌ها نباید مزاحم داشتن فکری منطقی و اندیشه‌ای ریاضی و مغزی متفکر و خلاق برای طلبه باشد. طلبه می‌خواهد به وادی «طوی» قدم بگذارد و بدون حرکت معقول و متناسب با جسم و نفس خود نمی‌تواند به این وادی گام نهد؛ همان‌طور که خداوند در این آیه‌ی مبارکه مراعات حال حضرت موسی علیه السلام را می‌نماید. با آن‌که حضرت موسی علیه السلام از پیامبران اولوالعزم و صاحب

کتاب است، اما خداوند نمی‌خواهد شوک و فشار مضاعف و غیر قابل تحمل بروی وارد آورد، از این رو وی را با فعل مجهول ندا می‌دهد و ندا دهنده را به او نمی‌نمایاند و نخست شعله‌ی آتشی را به او نشان می‌دهد. حضرت موسی علیه السلام از مبادی گذشته و ده سال در نزد استاد بزرگی هم‌چون حضرت شعیب علیه السلام شاگردی نموده و امروز از این مبادی و منزل مبارک به وادی طوی گام می‌نهد و شعله‌ای نورانی او را به سوی خود می‌خواند و به ظرف کمال متوسط و به مقام دست می‌یابد. خداوند به صورت محکم به او می‌فرماید: «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ» و این امتیاز حضرت موسی است که چنین خطایی به او می‌شود. منم، خودم هستم، من همین رب توام. اما یک نمره‌ی منفی نیز در این کارنامه وجود دارد و آن این است که گویی حضرت موسی علیه السلام این ندا دهنده را نمی‌شناسد و او باید خود را چنین واضح، شفاف و روشن معرفی کند. گویی خداوند می‌خواهد قسم حضرت عباس یاد کند که منم رب تو که چنین جمله را با تأکیدهای مکرر و با جمله‌ی اسمیه می‌آورد. این سنگینی گذر از منزل و ورود به مقام را می‌رساند که جان فرد را می‌سوزاند. گاه کسی که استاد لایقی ندارد و خودسر دست به اعمالی می‌زند به قساوت قلب دچار می‌شود به‌گونه‌ای که اگر وی طلبه نشده بود و به مشاغل دیگر رو آورده بود به سعادت نزدیک‌تر بود تا این‌که طلبه شده است. چنین طلبه‌ای به جایی می‌رسد که هیچ کس غیر از شیطان را قبول ندارد و سخن هیچ خیرخواهی در او تأثیر ندارد.

خداوند به حضرت موسی علیه السلام چنین خطابی دارد و به او عتاب می‌نماید: ﴿فَاَخْلَعْ نَعْلَيْكَ﴾. با آن‌که حضرت موسی علیه السلام در مقام است، اما هنوز نعلین‌های خود را بیرون نیاورده است. خداوند می‌فرماید: موسی، با تو هستم، نعلین‌های خود را بیرون بیاور. گویی حضرت موسی علیه السلام آداب این مقام را نمی‌دانسته است. البته کسی که در ظرف متوسط کمال قرار دارد و دارای دو فاز مثبت و منفی یا فاز و نول هست چنین مشکلاتی دارد و برای وی باید دلیل آورد؛ بر این اساس است که خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى﴾. این امر می‌رساند حتی پیامبران الهی در پذیرش وحی نیز با تعبد و چشم و گوش بسته عمل نمی‌کنند و در پی دلیل هستند. البته بیان این امور را حمل بر سادگی و عوامی من نکنید. خداوند در این آیه می‌فرماید که حضرت موسی نعلین می‌پوشیده است و نحوه‌ی پوشش کفش وی را بیان می‌دارد و به آن توجه دارد. طلبه‌ها را باید در پوشش، پیش از آن‌که به لباس روحانیت درآیند آزاد گذاشت و در نحوه‌ی آرایش مو و پوشش لباس بر آنان سخت نگرفت هرچند لباس آنان نباید جلف و سبک‌سرانه باشد، تا دل آنان از عقده و حسرت پر نشود. طلبه نیز باید پوششی زیبا داشته باشد و چنان نباشد که همانند افراد افسرده و وامانده از زندگی لباس بپوشد؛ همان‌طور که طلبه در گزاردن نماز، تقوا و تحصیل باید دقت مضاعف داشته باشد، باید تمیز و سنگین نیز باشد.

از این مسأله بگذریم و از وادی مقدس بگوییم. اعظم ما در گذشته

وقتی می‌خواستند به خاک قم قدم بگذارند و نه به حرم حضرت معصومه علیه السلام، نخست اذن دخول می‌خواندند. در روایات نه از حرم حضرت معصومه علیه السلام که از قم، به خانه‌ی اهل بیت علیهم السلام یاد شده است. این‌گونه است که نباید پنداشت حاج شیخ عبد‌الکریم حایری حوزه‌ی علمیه را ایجاد کرده است. قم در قرن اول هجری که ایران در محاصره‌ی اهل سنت بوده، دارای حوزه‌ی علمیه بوده است. برخی از حضرات معصومین علیهم السلام از این‌که برخی از قمی‌ها به عالمان قم برای پرداخت وجوهات خود مراجعه نمی‌کرده‌اند و آن را به نزد امام معصوم علیه السلام می‌برده‌اند از آنان گلایه می‌کردند و آنان را به عالمان قم ارجاع می‌داده‌اند که نمونه‌ی چندی از آن در کتاب‌های روایی آمده است. قم را باید «وادی طوی» دانست.

ورود به این وادی است که طلبه را از دانشیان دیگر رشته‌ها ممتاز می‌سازد. طلبه‌ای را که به خانه‌ی امام صادق علیه السلام وارد می‌شود و شاگرد مکتب آن حضرت می‌گردد و دست مولا؛ آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را بر سر خود احساس می‌کند، نمی‌توان با عالمان و دانشمندان دیگر قیاس کرد؛ چرا که آنان در مبادی هستند و به ظرف توسط کمال نرسیده‌اند. البته «وادی طوی» مقامی بسیار سخت و سنگین است که حتی حضرت موسی علیه السلام نیز با ورود به آن دارای مشکل می‌گردد. برای ورود به این مقام باید بسیار محکم ایستاد تا به مقام وحی و الهام نایل آمد: ﴿وَأَنَا اخْتَرْتُكَ، فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى﴾.

من تو را برگزیده‌ام. شما نیز برگزیدگان خداوند در این عصر هستید. چنین نیست که هر کسی توفیق طلبگی را بیابد. این آیه، شرح حال شما عزیزان طلبه است. گاه هشتصد سال نماز و صفای پدران و مادران ما در هم مترکم می‌شود تا طلبگی را رزق یکی از فرزندان آنان می‌نماید و خداوند که حسابگر ماهری است هوس طلبگی را به جان و دل جوانی می‌اندازد. چنین نیست که ما خود به سوی این دیار حرکت نموده باشیم. اختیار خداوند نیز یکی یکی است و نه گروهی گروهی و هر یک یک طلب به دست با درایت و پر حکمت خداوند متعال برای امر مهم طلبگی برگزیده شده‌اند.

خداوند متعال در ادامه‌ی این آیه‌ی شریفه می‌فرماید: ﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، فَاعْبُدْنِي، وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾. در این فراز، تعبیر خداوند نسبت به فراز نخست آیه تغییر می‌کند و خداوند می‌فرماید: ﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ﴾. سبب این تغییر عبارت این است که حضرت موسی از پیامبران جلالی است و زود عصبانی می‌شود و اگر خداوند این تعبیر را در ابتدا می‌آورد، غیرت حضرت موسی علیه السلام با آن مواجهه می‌نمود. حضرت موسی در آن تعبیر در مقام ربوبیت بود و در این عبارت، مقام الاهیت را نظاره می‌نماید. طلبه تا در حجره سکونت دارد باید به این معنا بیاندیشد که چه زمانی ندایی به او می‌گوید: ﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ﴾. برای توفیق این مهم، حجره را نباید مرکز کثرت نمود. حجره مانند منازل عموم مردم نیست. حتی منزل اهل علم باید با منزل مردم عادی تفاوت داشته

باشد و از رنگ و روی حجره‌ها نباید فاصله بگیرد و به کثرت آلوده گردد. اشکالی ندارد در حجره از تلویزیون و اینترنت و مجله و روزنامه استفاده کرد، اما در چنین حجره‌هایی دیگر کسی ندای: ﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ﴾ را نمی‌شنود. حجره‌ها با تطهیر از کثرات است که محل آمد و شد فرشتگان و پیام‌آوران وحی الهی می‌گردد. اینترنت و تلویزیون باید در محلی عمومی برای استفاده طلاب در دسترس باشد اما حجره برای آن مناسب نیست. طلبه وقتی به طلبگی وارد می‌شود در منزلی مبارک سکنی می‌گیرد اما وی هنوز از آلودگی کثرات فارغ نشده است که به او با تعبیر: ﴿وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ﴾ سخن می‌گویند و این وادی طوی است که حتی نعلین خود را باید انداخت و هیچ امر کثرتی با خود همراه نداشت و حجره باید شأن وادی طوی را داشته باشد که هیچ امر کثرتی را به آن وارد ننمود. ﴿خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ﴾ شامل بسیاری از افراد نیکوکردار می‌گردد اما این وادی طوی است که ویژه‌ی طلاب علوم دینی می‌باشد و از هر جای آن شعار وحدت به گوش جان می‌رسد. بنا بر این اصل، افراد نیکوکار بسیار هستند اما درصد اندکی از آنان هستند که به خانه‌ی امام صادق علیه السلام راه داده می‌شوند. اگر طلبه به این امور و به جایگاه خود توجه نداشته باشد و در غفلت زندگی کند ممکن است به قساوت قلب دچار شود؛ همان‌طور که کثرت ابتلا به گناهان صغیره خود از گناه کبیره است، غفلت نیز که مداوم گردد، قساوت را در پی می‌آورد. کسی که به قساوت قلب دچار می‌شود نیز روی خیر نخواهد دید و سخن هیچ

خیرخواهی برای او کارگر نیست. از این رو ادامه‌ی آیه درصدد آن است که غفلت را از انسان بر دارد و می‌فرماید: ﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا﴾. در این فراز، خداوند خود را محصور و منحصر می‌سازد تا کسی نتواند همانند فرعون زمان حضرت موسی؛ رامسس دوم بگوید: ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾^۱ و برای خود آیت عظمایی را عنوان قرار دهد. فقط من الله هستم. ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا﴾ فقط در حجره‌های خلوت هست که شنیده می‌شود؛ حجره‌هایی که در آن فقط کتاب و مهر نماز باشد و سوز و غم‌هایی که از این کتاب‌ها و نمازها به سراغ آدمی می‌آید. این سوزها و داغ‌ها را نیز باید با شیرینی سر کشید؛ بر این اساس می‌فرماید: ﴿فَاغْبُذْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾.

ما می‌گوییم نماز می‌خوانیم تا به بندگی برسیم اما این آیه، معکوس است و می‌فرماید مرا عبادت کنید. خدایی را که دیگر کسی با او نیست و تنها و یکی است. اما عبادت و بندگی ممکن است مورد غفلت واقع شود از این رو باید نماز را برای اقامه‌ی ذکر خداوند گزارد. اقامه‌ی نماز برای حفظ و بقای بندگی و پاسداشت آن از آسیب‌ها و آفت‌هاست. مقام بندگی یک علت محدثه و ایجادگر دارد اما مانایی آن به علت مبقیه و نگاه دارنده نیاز دارد تا چیزی که به دست آمده نگاه داشته شود و گرنه دوباره همانند گیم‌رها که گیم‌آور می‌شوند باید از نو شروع نمود که در این صورت، زمان و عمری را بدون هیچ گونه

بازدهی مفید از دست داده است. نگاه‌داشت آن‌چه به دست رسیده بسیار سخت است. نباید وجودی همانند بیمار مبتلا به اسهال داشت که حتی اگر بهترین غذاها را نیز بخورد نمی‌تواند آن را نگاه دارد. باید از خدا خواست تا اعطایی که کرده است را نگه دارد تا آفت و آسیب نبیند که هوالباعث و هوالوارث خداوند است. او باعث است و می‌دهد و عطا می‌کند و او وارث است و می‌گیرد.

در این جا می‌توان اشکالی را طرح نمود و آن این‌که اگر خداوندی که باعث و دهنده است وجود دارد، چرا آن را می‌گیرد که گرفتن او با وجود وی سازگاری ندارد. در پاسخ باید گفت او می‌دهد و او می‌گیرد اما او می‌گیرد تا ما آن را نشکنیم و آن را برای ما حفظ نماید. او چیزی را برای خود نمی‌گیرد، بلکه آن‌چه را می‌گیرد برای بنده نگاه می‌دارد تا بماند.

از سخن خود دور نشویم که لزوم توجه و استجماع و نیز وحدت و دوری از مشاغل و کثرات زیاد برای طلبه است. اگر شما در دوره‌ی دبیرستان دقت نموده باشید، برخی از دانش‌آموزان با افت تحصیلی مواجه می‌شوند و یکی از علل مهم آن این است که درس‌های این دوره به صورت ناگهانی بسیار زیاد می‌گردد و دانش‌آموز نمی‌تواند میان این درس‌های متعدد و متکثر جمع نماید و تمامی این درس‌ها را در ذهن خود ساماندهی نماید. در گذشته، عالمان ما تا طلبه‌ای در یک دانش دارای تخصص نمی‌شد اجازه‌ی ورود به دانش دیگر را به وی

نمی دادند و چنین نبود که منطق را در کنار ادبیات بخوانند. حتی در سطح اعظم و بزرگان ما چنین بوده است و آنان چنان صفایی داشته‌اند که هر یک در دانشی از دیگری تقلید می‌کرده و از او راهنمایی می‌خواستند. فقیه و مجتهد به فیلسوفی فتوا می‌داده و فیلسوف برای وی از فلسفه می‌گفته یا عارفی به او ذکر می‌داده است. گفتیم وادی طوی نیاز به اقامه و ایستادگی دارد و باید ایستاد و به غفلت گرفتار نشد و مقام بندگی را همواره پاس داشت.

اما در این جا می‌خواهم یکی از آداب را متذکر شوم که در جامعه‌ی ما با نفوذ و گسترش رسانه‌های دیداری مانند تلویزیون و ماهواره و نیز اینترنت رو به فراموشی است و آن این است که ما در شب، خواب نداریم و شب را نیز زنده نمی‌داریم. خداوند می‌فرماید: ﴿قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۱. اصل در شب بیداری است مگر اندکی از آن. شب برای خواب نیست. خواب شب نیز باید قبل از ساعت دوازده باشد و از ساعت دوازده به بعد جزو روز آینده است و شب به شمار نمی‌رود. کسی که پیش از ساعت دوازده، خواب شب ندارد به بسیاری از ضعف‌های روحی و اختلال عصبی و اضطراب‌های روانی و سستی‌ها به‌ویژه سستی در حافظه دچار می‌شود. باید بعد از نماز عشا، چند ساعتی را خوابید که میزان خواب آن با توجه به بدن هر کسی متفاوت است و باید آن را به صورت تجربه‌ی شخصی به دست آورد. نسبت به آقا

رسول الله ﷺ روایت می‌کنند تا نماز عشا را می‌خوانده‌اند بی درنگ پس از گزاردن نافله‌ی عشا، به رخت‌خواب می‌رفته‌اند. آن حضرت ﷺ شب‌ها زود می‌خوابیدند و قوت چهل مرد را نیز داشته‌اند؛ چرا که خوب می‌خوابیده‌اند و کسی که خوب و به موقع بخوابد استحکام پیدا می‌کند و کسی که خواب شبانگاهی ندارد مزاجی سست و پوک می‌یابد و حافظه و استعداد وی نیز به تحلیل می‌رود.

حضرت رسول اکرم ﷺ در طول یک شب چندین مرتبه از خواب برمی‌خاستند، وضو می‌ساختند، مسواک می‌زدند و به مسجد می‌رفتند و دو رکعت نماز می‌گزارند و یازده رکعت نماز را در سه نوبت خواب و بیداری می‌خواندند و چنین نبوده که آن را یک نفس بگذارند. ما نیز در عبادت نباید افراط نماییم، بلکه باید عبادت خوب داشته باشیم. شما خوش خوراک و خوش خواب باشید اما پرخور و پرخواب نباشید. در عبادت و دنیا و نیز در مسایل اخروی نیز باید چنین بود و راه میانه را رفت و از افراط و تفریط دوری نمود. طبیعی است وقتی حاکم مدینه و جامعه‌ی اسلامی؛ یعنی پیامبر اکرم ﷺ شبی سه نوبت برخیزد و در جامعه حضور یابد و به محل اجتماع و مسجد آنان برود، امنیت آن جامعه نیز تأمین خواهد بود. بیش تر کودتاها در کشورهایی است که مسؤولان آن از نیمه شب به بعد مست خواب هستند. پیامبر اکرم ﷺ عبادت را با حکومت وحدت می‌داده‌اند. البته پیوند میان عبادت و سیاست برای نوظلم‌ها مناسب نیست و این امر برای عالمان دینی

است که از دوره‌ی سطح فراتر رفته‌اند؛ چرا که هر چیزی فصلی دارد. آنچه برای شما در وهله‌ی نخست مهم است داشتن خلوت و وحدت برای حصول اجتماع است و ما چگونگی اجتماع و شرایط حصول آن را در کتابی پنج جلدی با عنوان «دانش استخاره» توضیح داده‌ایم. اجتماع در صورتی حاصل می‌شود که فرد چندکاره نباشد و تنها پی‌گیر یک کار و یک دانش باشد و هر چیزی را نیز به ذهن راه ندهد و چنین نباشد که هر کسی از هر چیزی سخن گفت وی گفته‌ی او را بشنود.

ما باید باور نماییم طلبه‌ایم و دانشجو یا دانش‌پژوه نیستیم و این جا حوزه‌ی علمیه است، نه دانشگاه.

آجرهای دانشگاه را بی‌وضو نیز بر روی هم می‌گذارند ولی خشت و آجرهای این جا با نگاه خاص آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است که زده می‌شود و بزرگان ما در گذشته چنین حرمت‌هایی را پاس می‌داشتند و وارد قم که می‌شدند کفش‌های خود را بیرون می‌آوردند و آن را همانند وادی طوی می‌دانستند و برای ورود به حریم حضرت معصومه (علیها السلام) اذن دخول می‌گرفتند و وقتی می‌خواستند از قم بیرون روند همانند مسافری با حال فراغ، هجر و با وداع از آن بیرون می‌رفتند و به سلطان من فی ارض قم التماس می‌کردند که ما می‌رویم، نکند آفت و آسیبی به ما وارد شود و ما باز نگردیم یا در بازگشت، ما را راه ندهید. طلبه آقا و صاحبی دارد که وی

باید حال و حرمت او را ملاحظه کند و چنین نباشد که یک کتی راه رود و کفش‌هایش را لخله بکشد و کتش را این وری روی دوشش بیندازد. او صاحبی دارد که او را می‌بیند و در صورتی که آن آقا از انسان نظر برگرداند، چیزی از وی نمی‌ماند.

ما در سلسله جلساتی که با شما بودیم گفتیم دانش و علم به معنای انکشاف است و طلبه باید نگاهی نقادانه اما همراه با احترام به گذشتگان داشته باشد. هم چنین گفتیم طلبه باید خود را تنها با انبیای الهی مقایسه کند. در روایت است: «علماء أمتی کانبیاء بنی اسرائیل»^۱. این در حالی است که این عالمان معصوم نمی‌باشند و پیامبران گذشته معصوم بوده‌اند. به خاطر این اشکال، از این روایت کم‌تر سخن می‌گویند و بیش‌تر روایت «علماء أمتی ورثة الانبیاء» را نقل می‌کنند. البته ما این روایت را قبول داریم؛ چرا که آن نور ولایتی که خدا در دل اولیای خود از این امت قرار می‌دهد - که همان عالمان ربانی هستند - آنان را برتر از انبیای گذشته می‌سازد که گاه چند نفر از آنان در یک منطقه زندگی می‌کرده و به آن محدود بوده‌اند اما عالمان ربانی امروز و این دوره گاه عالمی را باز می‌کنند و کار آنان از یک ناسوت فراتر است؛ هرچند زمانه‌ی ما زمان غفلت است و لقمه‌ها بیش‌تر آلوده است. کسی که هم چون حضرت موسی (علیه السلام) به مقام طوی رسیده است خود را با چه کسی می‌تواند مقایسه کند و هر قیاسی برای

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۲۰.

او مع الفارق است؛ چرا که وی وجه شباهتی با کسی ندارد. مدرسه‌ی ما باید مثل وادی طوی باشد و زیبایی و تمیزی از در و دیوار آن نمایان باشد. من گاه آرزو می‌کنم ساعتی در یکی از مدارس که خلوت باشد بنشینم و فقط نفس بکشم. روح قدسی که بر این مدارس حاکم است و خیلی باصفاست را باید قدر دانست و از آن غفلت نورزید. تا می‌توانید از این فضا و از این هوا استنشاق کنید. در وادی طوی کفشی برای دیگری نبوده است که به حضرت موسی بگویند آن را جفت کن. چه قدر خوب است صبح‌ها که بلند می‌شوید و از در حجره‌ها رد می‌شوید کفش‌های دوستان خود را جفت کنید و اگر کثیف است آن را تمیز نمایید. گاه جفت کردن یک کفش امتدادی صد ساله پیدا می‌کند و دست‌گیر وی و فرزندان او می‌شود؛ چرا که طلاب ایتام آل نبی ﷺ هستند و کم‌ترین محبتی به آنان سبب سعادت می‌گردد. مدیران مدارس علمی چنان ایثار و گذشتی دارند که وقت و عمر خود را برای تربیت فرزندان امام صادق ﷺ می‌گذارند و این گذشت و بزرگواری پر افتخاری است و صفای فراوانی را می‌طلبند. شما وقتی دوستان طلبه را می‌بینید دست آنان را به گرمی بفشارید و با هم‌دیگر معانقه داشته باشید و وقتی به هم می‌رسید تعظیم و حرمت داشته باشید گویی یک ولی‌الله را دیده‌اید و با سلامی خیلی جلف از کنار هم رد نشوید. این جا منطقه‌ی طوی است، نه قهوه‌خانه. ما نباید برای هم‌دیگر قانون وضع کنیم اما باید به عشق به هم احترام بگذاریم. ما نباید از این‌که کسی

کفش ما را جفت می‌کند خوشامد داشته باشیم که چنین چیزی قساوت قلب می‌آورد و چنین فردی بیمار روانی است که باید برای درمان به تیمارستان رود و غده‌ی چرکین و گندیده‌ی هوای نفس را از خود بردارد، بلکه باید از بوسیدن دست عالم خوشامد داشته باشد که عین خیر و صفاست. شما باید حرمتی که این عمامه و عبا دارد را قدر بدانید. عبا و نعلینی که می‌توان آن را به دست گرفت و خداوند را به آن قسم داد و حاجات خود را از او خواست. باید قدر خود را دانست. ما به حوزه نیامده‌ایم که فقط درس بخوانیم، بلکه آمده‌ایم تا دست‌کم به مقام وحی و الهام که ظرف توسط کمال است برسیم.

بنشینیم و مدتی با خود بیاندیشیم که ما در چه مرحله و مرتبه‌ای هستیم. البته گفتیم مرتبه‌ی وحی و الهام آن نیز هنوز با مشکلاتی همراه است و خداوند به مثل حضرت موسی ﷺ باید خود را با تأکیدهای مکرر معرفی نماید تا پیامبری هم‌چون وی که صاحب کتاب آسمانی و از پیامبران صاحب عزم است آن را باور نماید و هنوز وی به بیدارباش و علایم هشیاردهنده نیاز دارد.

خداوند در این مرتبه به حضرت موسی ﷺ می‌فرماید: ﴿فَاسْمَعْ لِمَا يُوحَىٰ﴾. استماع و نیوشیدن در مرتبه‌ی فقدان پیش می‌آید و این وحی با انزال و تنزیل قرآن کریم که وحی ویژه‌ی مقام ختمی ﷺ است تفاوت بسیار و فاصله‌ای طولانی دارد. از این بحث علمی که باید آن را در جای خود پی‌گیر شد بگذریم و بحث خود را فراموش ننماییم و آن

این که قیاس طلبه با هر چیزی مع الفارق است. ما نباید این مقام را با هیچ چیز دیگری قیاس کنیم و خود را در وادی ناسوت از عقب ماندگان دنیا طلب بدانیم، بلکه به قول آن شاعر باید گفت:

به خدا غریب شهرم که ندارم آشنایی

به خدا که این گدایی ندهم به پادشاهی
البته اگر من بودم می گفتم: به خدا که این گدایی ندهم به هر خدایی.
ما در زمان غیبت به سر می بریم که زمان غربت و قلت یاران حق است و یتیمی و بی پناهی بر طلاب سایه افکنده است. البته به حمد الهی و به برکت انقلاب اسلامی، حوزه ها نظمی یافته و تا حدودی به امور طلاب رسیدگی می شود اما گذشتگان ما خون دل ها خورده اند تا این میراث اسلامی را به ما رسانده اند البته آنان به این مقامات زودتر می رسیدند چرا که بلا و لا می آورد و عافیت سبب غفلت می شود. چلوکباب های افطاری امروزی آروغ می آورد و باید خود را کنترل کرد که ظرف ها کوچک است و کم ترین پست و عنوانی و جذب این اداره و آن ارگان شدن بیماری این ظرف و کوچکی آن را آشکار می کند.

روزی یکی از مسؤولان به من گفت حاج آقا من طلبه های خوبی را می خواهم تا در اداره ی خود از آن ها استفاده کنیم. به او گفتم جذب طلبه های خوب حرام و ظلم به حوزه است و آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از شما راضی نیست. شما باید طلبه ای را جذب نمایید که دیگر نمی تواند درس بخواند. طلبه ای که از درس و بحث

بریده و افتاده است و گرنه نگاه داشتن طلبه های ضعیف برای آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و جذب نیروهای خوب برای خود ظلم به دین است. بله، روزی بوده است که یک شیخ انصاری رحمته الله می توانسته دنیای تشیع را اداره نماید؛ چرا که عموم مردم حتی سواد خواندن و نوشتن نداشته اند اما امروزه حتی دانشگاهیانی که دارای مدرک هستند چنان فراوان شده اند که برای اشتغال خود با مشکل مواجه هستند و عالمان دینی می خواهند رهبری چنین افرادی را به دست گیرند و طبیعی است در قیاس با آن زمان که شیخ انصاری رحمته الله بوده است شما باید ده ها برابر قوی تر از شیخ و ملاصدرا و ابن سیناها باشید؛ هم در علم و هم در ایمان، ادب، اخلاق، روش و منش. به عبارت دیگر، طلبه ی امروز باید دست کم مقام طوی داشته باشد تا بتواند به راهنمایی و هدایت دینی افراد جامعه بپردازد و مردم امروز به سبب رشدی که در علم دارند عالمی را که کم تر از آن باشد نمی پذیرند. طلبه ای که مقام طوی نداشته باشد شرایط پیشتازی و رهبری را ندارد و در جمع دانشجویان و اساتید دانشگاه نمی تواند احساس و اظهار حقارت نکند، اما اگر شما مقام طوی داشته باشید، هر استاد مکتب دیده ای در نزد شما کوچک است و تمامی دانش او در برابر دریای بیکران دانش شما که به الهام و وحی الهی متصل است اندک می باشد و وحدت حوزه و دانشگاه از این رهگذر است که شکل می گیرد. دانشگاه از حوزه انتظار چنین دانشی را دارد و با دیدن چنین علمی

است که به حوزه رو می آورد و آن را می پذیرد و گرنه با علم‌های حافظه‌ای و معلوماتی نمی تواند پذیرشی نسبت به آن داشته باشد؛ چرا که خود را در این علم‌ها در افقی بالاتر از حوزه می یابد و در این صورت، انتظار دارد نگاه حوزه به وی باشد و حوزویان دست‌کم ادبیات فارسی خود را از آنان فرا بگیرند تا بتوانند سخن گفتن خود را تصحیح کنند. اللهم صلّ علی محمد و آل محمد.

سینای ۵

بریدگی، بردباری و بندگی

حق تعالی می فرماید: ﴿وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى، إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى، فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى: إِنِّي أَنَا رَبُّكَ، فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى، وَأَنَا اخْتَرْتُكَ، فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى، إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، فَاعْبُدْنِي، وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾^۱.

در بحث‌های گذشته، از وادی طوی و عظمتی که این وادی دارد، گفتیم. باید توجه داشت عظمت یک وادی و یک مکان یا زمان به محتوا و مظروف آن است و آنچه این وادی را محترم می نماید؛ به گونه‌ای که باید پابرهنه در آن حضور یافت، به محتوایی که در آن قرار دارد، باز می گردد. آنچه حوزه‌های علمی را قداست می بخشد و مدارس دینی را حرمت می دهد، محتوایی است که باید در آن باشد.

آنچه عالمی را از دیگر عالمان ممتاز می‌سازد و به وی قداست می‌بخشد، همین محتواست که ما از آن به «زئ طلبگی» یا راه و رسم طلبگی یاد می‌کنیم که همان سیره‌ی انبیای الهی علیهم‌السلام است؛ حقیقت بیکرانی که در وجود عالمی ریخته می‌شود و او را ربانی می‌نماید؛ نور ولایتی که بردل دانشیان شیعی پرتوافکن می‌شود. تفاوت میان حوزه با دیگر مراکز علمی و تفاوت میان عالم دینی با دیگر دانشمندان در همین نکته نهفته است. این انتساب؛ اعم از آن‌که ظاهری، عنوانی و صوری باشد یا حقیقی، معنوی و باطنی، سبب عظمت و شرافت حوزویان می‌گردد و این شرافت برآمده از مظروف و محتوایی است که در آنان وجود دارد. این محتوا «زئ طلبگی» نامیده شده که نحوه‌ی حرکت و سیر طلبه و سلوک و سرور او را بیان می‌دارد. این بیان را ما از آیات سوره‌ی طه بیان می‌داریم.

در این آیات، سه بیان کلی وجود دارد: «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ»، «فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ» و «فَاغْبُذْنِي، وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي». این سه مرحله، دارای ترتیب و چینش مرتب است و باید به این ترتیب نیز توجه داشت. اگر عالمی چنان دانا و وارسته باشد که بتواند این سه مرحله را طی نماید، این قدرت را می‌یابد که چاره‌جوی هر مشکل و معضلی باشد.

ما قرآن کریم را یک کتاب با مهندسی و علم مدرن می‌دانیم و آنچه حوزه‌های علمی در رابطه با قرآن کریم ارایه داده‌اند بسیار ناچیز است به‌گونه‌ای که به چشم نمی‌آید و ما هنوز ژرفای: «وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا

فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ»^۱ را در نیافته‌ایم. در آیه‌ی مورد بحث، هم مسایل فلسفه‌ی اخلاق و هم اخلاق فلسفی و هم موضوعات روان‌شناسی آمده است که ما بخشی از آن را توضیح می‌دهیم.

گفتیم این آیات، کمال نهایی را بیان نمی‌دارد و به تبیین کمال متوسط می‌پردازد و وحی تنزلی و انزالی که ویژه‌ی مقام ختمی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، برتر از این مقام می‌باشد؛ هرچند آن نیز کمال پایانی نیست.

در این آیات، تحصیل کمالات انسانی بر سه ضلع یاد شده قرار گرفته است. نخستین ضلع آن «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» است که بیان می‌دارد نخست باید تمامی علاقه‌ها را دور ریخت و تعلقات ناسوتی را از خود برداشت. طلبه وقتی در این مقام قرار می‌گیرد نباید هوس خانه‌ی آن چنانی و خودروی این چنینی داشته باشد. مسابقه‌ی کسب ثروتی که در جامعه هست نباید او را تکان دهد. اگر مراکز تفریحی را می‌بیند، نباید دل وی بلرزد و به این سمت تمایل یابد که ای کاش من نیز امکاناتی داشتم و می‌توانستم از این تفریحات و سرگرمی‌ها بهره‌مند شوم. وقتی به غربت قم گرفتار می‌شود، خاطره‌ی خوش جمع فامیل و آشنایان و دید و بازدیدهای وقت افطار یا نوروز، از نهاد او آه بر نیامورد و شیرینی خاطره‌ی آن لحظه‌ها کام امروز وی را تلخ نسازد. او با درآوردن پای‌افزار خود، باید هر چیزی را رها کند و آزاد آزاد باشد و تعلقی او را به هم نریزد. هوس‌های جوانی و تمایلات آن بر وی غلبه

نکند. البته، طلبه باید آگاه باشد نه ساده و ناسوت را با آگاهی ترک کند. او باید لذت‌ها را بشناسد و نفس وی بتواند شیرینی آن را دریابد و چنین نباشد که چشم و گوش وی بسته باشد و با ناآگاهی از آن در گذرد که چنین گذری با بیداری ازدهای نفس، خرمن وجود او را می‌سوزاند. باید هفت خط عالم بود ولی بی‌خط و ربط گردید و تنها صراط مستقیم را خط خود دید. طبیعی است کسی که صراط را نمی‌شناسد، مستقیم آن را نیز در نمی‌یابد. باید در زمینه‌ی دنیا و ناسوت نیز هوشمند و هوشیار بود و با این وجود به آن دل نبست. خاطرات و هوس‌ها مانع ترسیم ضلع نخست کمال آدمی است و باید آن را آگاهانه ریخت. ریاضت طلبگی به این است که طلبه خود را مهاجر به سوی خداوند بداند و هرچه غیر خداست را پشت سر بگذارد و گرنه بازی‌های ذهن، او را می‌گیرد و مانع پیشرفت و کمال وی می‌شود و وی را به هر سویی و هر جایی می‌برد. نخست در ذهن خود به میهمانی‌های آشنا می‌رود، هوس رانندگی با فلان خودرو را می‌نماید و فردا به دنبال آن می‌رود و درس و بحث خود را ترک می‌نماید. اگر این علقه‌ها از وجود آدمی پاک نشود، گاه شاخه شاخه‌ی آن در هشتاد سالگی از دل آدمی ظهور می‌یابد و در آن زمان، نیرو و توانی برای قطع آن نیست و مصداق: ﴿وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعُجْلَ﴾^۱ است. علایق دوره‌ی جوانی گاه در نهاد جگر انسان لانه می‌کند و گاه پنجاه سال پنهان

می‌ماند و ناگهان سر بر می‌آورد و کسی را سر پیری به معرکه‌گیری وا می‌دارد. اگر ریشه‌های ضعیف علایق در دوره‌ی جوانی از دل انسان ذره ذره بیرون کشیده نشود، در درازای زمان به درختی تنومند تبدیل می‌گردد و دیگر توانی در آدمی نیست که بتواند آن را قطع نماید. برای این کار نیز باید خود جوشش داشت و آب دستی کافی نیست و چاه وجود آدمی را با تلاق می‌سازد و این آب خودجوش است که آن را صافی می‌نماید و نباید انتظار داشت مدرسه بر شماها همانند سربازخانه‌ها سخت بگیرد. مدرسه تنها می‌تواند هدایت و برنامه داشته باشد. توجه دارید که داشتن نظم، محور و اساس غیر از زورمرداری است و مدارس علمی آزادی و صداقت را پاس می‌دارند و در این فضای آزاد باید خرده تعلقات دنیایی را از دل زدود که این استخوان‌های ریز اگر بزرگ گردد، دیگر هیچ جراحی نمی‌تواند آن را با حفظ سلامت آدمی بیرون آورد. باید حساب تعلقات، توقعات و تمایلات را داشت و آن‌ها را در وجود خود کشف نمود و به دست آورد. اگر کسی هزار علقه داشته باشد اما آن را بشناسد بهتر است تا کسی که ده علقه دارد اما از هیچ یک آگاهی ندارد؛ چرا که بی‌خبری از تعلقات بسیار خطرناک و کمرشکن است. باید امیال، آرزوها، هوس‌ها و خواسته‌های خود را شناخت و دید چه خواسته‌هایی بر دل انسان سنگینی می‌کند.

بعد از رفع تعلقات، نوبت استماع می‌رسد. خداوند می‌فرماید:

﴿فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى﴾. کسی که تعلقات خود را ریخته است، هنوز علم و دانشی ندارد و راه را از چاه نمی‌شناسد و باید قدرت شنیدن خود را بالا ببرد. او باید بتواند صدای دیگران را بشنود و تحمل بالایی در این زمینه داشته باشد و زود از کوره به در نرود. استماع در ظرف استعداد و فقدان است. استماع با سماع تفاوت دارد و «زیادة المبانی تدل علی زیادة المعانی» بر آن صدق می‌کند. طلبه در مرتبه‌ی نخست، با دورریزی تعلقات، خود را سبک و آرام می‌کند ولی می‌تواند قدرت استماع نداشته باشد، که در این صورت، ضلع دوم کمال را از دست داده و صرف تخلیه، برای او کارگشا نیست و باید با استماع، به تخلیه و تجلیه‌ی خود بپردازد.

اما استماع نیز دارای سه مرتبه است. ما نخست باید از خداوند شنوایی داشته باشیم: ﴿فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى﴾. خداوند باید در دل ما روشن و آشکار باشد و ما به آموزه‌های او اهتمام داشته باشیم. بعد از آن باید از اولیای معصومین علیهم‌السلام پیروی داشته باشیم که ولی نعمت ما هستند. البته طلبه به تنهایی نمی‌تواند از کتاب و سنت استفاده کند و نیاز به مربی و استاد دارد. کسی که استادپذیر نیست و به مربی اهتمامی نمی‌دهد بیچاره‌ی دنیا و آخرت است و کتاب و سنت نمی‌تواند به کمک وی آید. همان‌طور که بدون اولیای معصومین علیهم‌السلام نمی‌توان رستگار شد، طلبه بدون مربی نمی‌تواند روی رستگاری ببیند. طلبه نباید در این خیال باشد که خود خوب می‌فهمد و بهترین طراح و

برنامه‌ریز زندگی خود هست و سلیقه‌ی خود را بر دانش و تجربه‌ی استاد ترجیح دهد. البته باید توجه داشت که معلم با مربی تفاوت دارد. درس‌هایی که شما پیش چند استاد می‌خوانید بدون آن‌که از استاد سراغ بگیرید، در واقع در آن درس‌ها معلم داشته‌اید اما شما هیچ گاه نمی‌توانید از مربی خود جدا بشوید و دیگری را به جای او بنشانید و اگر چنین نمایید وجودی خط خطی و معوج پیدا می‌کنید و جلا و رونق خود را همانند چرک‌نویسی که مطالب آن چند بار پاک و نوشته شده از دست می‌دهید. پس استماع نسبت به خداوند و احکام الهی، سنت و اولیای معصومین علیهم‌السلام و استماع از مربی است و این‌گونه است که هیچ گاه نمی‌توان نوار و سی دی را به جای استاد و مربی نشاناد؛ چرا که دم و نفس اثر خود را دارد و این دم است که می‌تواند انسان را بسازد بیش از آن‌که استعداد، تحصیل و مطالعه‌ی وی به کار آید. شما اگر کتاب شریف «آداب المتعلمین» را ببینید، توصیه می‌کند دو ماه بگردید تا مربی خوبی پیدا نمایید و بعد یک عمر در خدمت وی درآیید. اولین نقش را مربی بر جان آدمی وارد می‌آورد. متأسفانه حوزه‌های ما به تقلید از دانشگاه کتاب‌محور شده و مربی و استاد نقش محوری در تربیت طلاب ندارد. شما اگر یک مربی خوب داشته باشید و نزد وی حتی روزنامه بخوانید بهتر از آن است که کتاب‌های مکاسب و کفایه را پیش معلمان که نقش مربی را ندارند بخوانید. خواندن روزنامه در نزد مربی، می‌تواند طلبه را عالم نماید اما خواندن مکاسب و کفایه در نزد

معلمانی که نقش مربی انسان را ندارند، نه تنها چنین تأثیری ندارد، بلکه راه علم و عالمی را نیز طولانی‌تر می‌سازد. دَمِ مربی چنین نقشی دارد. نوار و سی دی هیچ گاه نمی‌تواند علم‌زا باشد و تنها بر معلومات آدمی می‌افزاید. چنین درسی مثل خواندن نماز بدون وضوست که طهارت و کمال نمی‌آورد. طلبه باید بتواند حرف‌های دیگران را بشنود و قدرت استماع از مربی داشته باشد. اهل علم در گذشته این امتیاز را داشتند که از بزرگان و مربیان خود استماع داشتند. طلبه نیز باید این راه را چنان رود که رهروان رفته‌اند. کسی که استماع دارد هوشمند می‌شود. البته قدرت استماع نیز این نیست که انسان هر صدایی را بشنود و به هر راهی برود، بلکه استماع وی باید نسبت به ﴿لَمَّا يُوحَى﴾ باشد یعنی نسبت به عالمان و مجتهدانی که سمت ترجمانی وحی را دارند و لسان صدق مکتب شیعه به شمار می‌روند. کارشناسی که می‌تواند کتاب و سنت را تحلیل نماید.

این آیه‌ی شریفه، نظام طلبگی را به‌خوبی تبیین می‌کند و روح آن را بیان می‌دارد و مراحل مختلف آن را به ترتیب می‌شمرد و یکی از اضلاع کمال آدمی را قدرت استماع از آموزه‌های وحیانی و مربیانی که سمت ترجمانی آن را دارند می‌شمرد و با این روند است که این شکوفه به بار می‌نشیند و میوه می‌دهد. طلبه‌ای که قدرت استماع ندارد به هرج و مرج دچار می‌شود و خودش می‌گردد و در نهایت نیز با گزینش سلیقه‌ای کلمات، دست‌مالی و خط خطی می‌شود به‌گونه‌ای که

دیگر هیچ نقاش ماهری نمی‌تواند این صفحه‌ی چروک شده را نقشی زیبا بزند و آلودگی را از آن بردارد. طلبه بیش از هر کس دیگری به مشورت با مربی کارآزموده و لایق در تمامی شؤون زندگی نیاز دارد. حوزه برای این مهم باید در هر مدرسه، یک مرکز مشاوره داشته باشد و البته از مربیان حاذق که همان عالمان ربانی هستند برای ارایه‌ی مشورت به طلاب بهره‌برد و آنان را همانند اولیای معصومین علیهم‌السلام به سوی خدا رهنمون شوند و نه چیز دیگر: «وَكُلٌّ إِلَىٰ ذَٰلِكَ الْجَمَالِ يَشِيرُ» وگرنه هم چون عیسویان به اقامیم سه‌گانه گرفتار می‌آیند و عبد الله را به جای الله می‌نشانند که اگر چنین شد عبد و معبود هر دو به جهنم می‌روند: ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾^۱. البته این معبود ذاتی است که در دل آنان است و به جهنم می‌رود، نه معبود عرضی، از این رو حضرت عیسی علیه‌السلام معبودی تعلق‌ی و عرضی است که بهشت جایگاه مبارک ایشان است. به هر روی نباید ما کسی را جلوی خداوند بگذاریم تا خدا را نبینیم و اولیای معصومین علیهم‌السلام همواره بر آن بودند تا خداوند را به ما معرفی نمایند و ما را به توحید و یکتاپرستی رهنمون شوند و اظهار ارادت به آن بزرگواران علیهم‌السلام نباید مانع یافت شیرینی خداوند در دل‌ها شود. مربی نیز باید سمت ترجمانی خود را حفظ نماید و سلیقه‌ای یا هوایی سخن نگوید و آنچه می‌گوید مستند به شریعت و مستدل به برهان باشد و حرف‌شنوی از مربی نیز باید از سر آگاهی باشد.

اما پس از رفع تعلقات و پیدا کردن مربی و زانو زدن در برابر وی و داشتن تحمل استماع و قدرت شنیداری، تازه لیاقت بندگی حاصل می شود و ضلع سوم مثلث کمال ترسیم می گردد: ﴿فَاغْبُذْنِي، وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾. در این صورت است که می شود بنده ی خدا شد، نه دیگران و خداوند هم می فرماید بنده ی من باش و بند غلامی دیگران را برگردن میفکن.

در این جاست که حکمت عملی با ﴿فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ﴾، و حکمت نظری با ﴿فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى﴾ کامل می شود و بنده می تواند به بندگی آگاهانه رو آورد و خطاب: ﴿فَاغْبُذْنِي، وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ را بشنود. در این مقام، جشن سجاده بگیرد که در این صورت است که عبادت، بر غرور فرد نمی افزاید و او را به دام جهل مرکب گرفتار نمی سازد و بندگی خلعت وی می گردد و تکبر را از نهاد او بر می دارد و آزاداندیشی و رهایی را بر او ارزانی می دارد. کسی که با نمازی به غرور دچار می شود نباید نماز نافله و مناجات داشته باشد که وی را فاسد می سازد. بنده حدود شش یا هفت سال داشت که شب ها برای عبادت به مسجد محله می رفتم. کلید آن را می گرفتم و به گونه ای که کسی متوجه نشود، به مسجد می رفتم و در آن جا به نماز و عبادت مشغول می شدم. شبی بسیار تاریک، وضو گرفتم و به نماز ایستادم. ظلمت و تاریکی آن شب بسیار به چشم می آمد و ناگاه در نماز به ذهن من می آمد آیا کسی در این تاریکی بیدار هست و مانند من که کودکی بیش

نیستم به نماز بایستد. با این خیال، نماز را رها کردم و به ستون مسجد تکیه دادم و نشستم و با خود گفتم این نماز به درد چه کسی می خورد؟ به تو چه که چه کسی خواب و چه کسی بیدار است؟ باید او را بندگی کرد و دیگر به کسی کار نداشت که چه می کند و چه نمی کند؟ مثل آدمی درمانده یک لم به ستون مسجد تکیه دادم و دیگر نتوانستم بر پای خود بلند شوم و نماز بخوانم. نماز و عبادت باید بندگی بیاورد. کسی که بنده می شود و به عبودیت می رسد می تواند نماز بگزارد، نه آن که نماز وی سبب غرور و تکبر او گردد. کسی که خلعت بندگی و ردای عبودیت بر تن دارد؛ کسی که در تشهد بر او درود می فرستیم و او را به نام بنده ی خداوند می خوانیم و از او به «عبده و رسوله» یاد می کنیم. عبودیت در این فراز بر رسالت پیشی گرفته است و به این معناست که شرافت بندگی از رسالت بالاتر و برتر است و این بندگی است که علت و سبب رسالت می باشد و رسالت ظهور بندگی است و این ترتیب و چینش ویژگی دارد؛ همان طور که واژگان «بسم الله الرحمن الرحيم» ترتیب خاص خود را دارد و باید «الرحيم» بر «الرحمان» مقدم باشد؛ چرا که رحيم صفت خاص و رحمان صفت عام است اما از آن جا که الله اسم جمعی است، رحمن که اسم عام است در کنار آن آمده است. عبودیت و بندگی، هم علت فاعلی کمالات و هم علت غایی آن است.

نقشه ی کمال یک طلبه و مسیر وی چنین است و باید مراحل زیر را طی نماید تا به کمال متوسط دست یابد:

نخست این که تعلقات را از خود دور نماید و هوس ها و میل های خود را کنترل نماید؛ به طوری که هیچ میلی بر دل وی سنگینی نکند؛ نه هوس قدرت داشته باشد و نه شهرت و نه هم نشینی با زیبارویان و نه سکونت در کاخ های بلند فرعون صفتانی که تفرعن از آن می بارد و نه سواری بر خودروهایی که زیبارویی را با خود می برد.

دو دیگر آن که قدرت استماع داشته باشد آن هم استماع بر امور و حیانی. در این مرحله باید نسبت به خدا اندیشه داشت و خدا را فهمید. چنین نباشد که کسی در فقه و اصول به اجتهاد برسد، ولی در باب خدا از خدا بیش از پدر و مادر کم سواد خود چیزی نداند. باید خدا را برای خود صاف کرد و در فهم او دست اندازی نداشت. کسی می تواند مخاطب ﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا﴾ قرار گیرد که اندیشه و فکر خود در رابطه با خداوند را صافی نموده باشد و نگاه وی به خداوند تقلیدی و عامیانه نباشد و خداوند را باور نموده باشد و بداند که خدا دارد. کسی که از خدا انکاری و خدا انگاری گذشته و در موضع گناه، خودنگه دار است و لیز نمی خورد. کسی که در برابر معصیت دوام نمی آورد خدایی خیالی دارد و خدا انگار است و می پندارد خدا دارد اما خدا ندارد. کسی که در این مرتبه هست مؤمنی خدا باور است که برتر از آن به خداداری رسیده است و بعد از آن نوبت «ولایت» می رسد:

«اللهم عَرِّفني نفسك؛ فَإِنَّكَ إِن لم تَعَرِّفني نفسك لم أعرف رسولك.



اللهم عَرِّفني رسولك فَإِنَّكَ إِن لم تَعَرِّفني رسولك لم أعرف حجتك»^۱.

خدا یا، خودت را به من بشناسان که اگر تو را نشناسم، پیغمبرت برای من مفهومی ندارد؛ چرا که پیامبر از ناحیه ی تو به پیامبری رسیده است. باید در خلوت و تنهایی و در مناجات و دعا و در سجده ها این دعا را خواند که «دعای معرفت» است. معرفت نیز بر معیار شناخت ذات و حقیقت است و نه اوصاف و اعراض که شناخت آن شأن علم است. ما باید نخست عرفان خداوند را پیدا کنیم و سپس به معرفت صاحبان ولایت نایل آییم و بار خود را ببندیم و در صورتی که احساس وظیفه نمودیم، حال به سراغ خلق خداوند برویم. تبلیغ وظیفه ی اولی و شأن اولیای الهی است نه افراد عادی و معمولی. ما باید نخست بر شناخت خدا سرمایه گذاری کنیم و تلاش در هر حوزه ی دیگری را بدون این امر، نقش بر آب بدانیم و به این حقیقت برسیم که: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾^۲. کسی می تواند در مرتبه ی بندگی قرار گیرد که در مرتبه ی استماع، خداوند را شناخته باشد و کسی می تواند به اقامه ی نماز بایستد که خداوند را پیش از آن یافته باشد. ما نماز نمی خوانیم تا خدا را پیدا کنیم، بلکه باید خداوند را پیدا کرده و به دیدار او رسیده باشیم و سپس برای او نماز بگزاریم و چنین نمازی جلای آن رؤیت



۱. کافی، ج ۱، ص ۳۳۷.

۲. آل عمران / ۱۸.

پیشین است. ما نماز نمی‌خوانیم تا خدا را پیدا کنیم، بلکه برای خدایی که او را یافته‌ایم نماز می‌خوانیم. نماز به قصد قربت نیاز دارد و کسی می‌تواند این قصد را بیاورد که خدا را پیش از آن دیده باشد. همان‌طور که قاف «قرب» با «غین» غریب قریب‌المخرج است و احتمال اشتباه در تلفظ آن وجود دارد و سبب دگرگونی معنایی آن می‌شود، از این رو برخی می‌گویند بهتر است این نیت را بر زبان نیاورد تا اشتباهی رخ ندهد. ما هنوز وارد نماز نشده‌ایم و باید قصد قربت بکنیم و نیت از شرایط داخلی نماز و از اجزای خارجی آن است. نیت شرطی است که بر تمامی اجزای نماز اشراق دارد و آن را نماز می‌کند.

عبادت در انسان در صورتی تحقق می‌یابد که انسان علاقه‌های نفسانی و ناسوتی را از خود دور کرده باشد و نسبت به خداوند و اولیای او و مربیان ربانی خویش قدرت استماع داشته باشد و چنین عبادتی است که کمال می‌آورد و در پرتو هدایت آنان از آفت‌ها و آسیب‌ها مصون می‌ماند. بله، طلبه‌ای که درس و تحصیل برای او اصالت دارد و جز آن کاری ندارد یا خودسرانه در پی کسب کمالات می‌رود و استماعی در وجود او نیست و آداب تربیت و ادب را پاس نمی‌دارد، به چنان گمراهی کشیده می‌شود که گرفتاری وی را از هر پدیده‌ای بیش‌تر می‌سازد. شیخ بهایی رحمته‌الله مثال خوبی می‌آورد. وی می‌گوید هیزم‌کشی که برای جمع هیزم به بیابان می‌رود، اگر پشته‌ی خار خود را سنگین نماید، این پشته او را بر زمین می‌زند و او را بر

روی زمین درازکش می‌نماید. جمع علمی که در آن نور معرفت نباشد نیز چنین است و حجاب راه می‌شود و تنها بر کبر، غرور و گمراهی آدمی و غفلت و قساوت او می‌افزاید. علم باید در کنار عبادت و معرفت باشد و وجه امتیاز حوزه از دانشگاه و دیگر مراکز علمی و تحقیقاتی در همین نکته است. حوزه‌های علمیه طلبه را پرورش می‌دهد تا شبیه انبیای الهی باشد و قدرت وحی و الهام را در او زنده می‌نماید نه آن‌که بخواهد موسیو و پرفسوری تحویل جامعه دهد که علم خود را بدون وضو تحقیق می‌نماید و ریشه در امور معنوی ندارد و کسی او را به نام عالم ربانی نمی‌شناسد. خدا رحمت کند مرحوم شهید ثانی در لمعه وقتی می‌خواهد از استنباط و اجتهاد سخن بگوید، آن را منحصر به در دست داشتن مبادی و علوم مقدماتی نمی‌داند و افزون بر آن می‌گوید باید ملکه‌ای قدسی داشت تا بتوان به اجتهاد دست یافت. اجتهاد در حوزه‌های علمی یک فوت دارد و گرنه هر کاسه‌ای که شما بسازید، ترک بر خواهد داشت. یک کمونیست نیز می‌تواند علوم اسلامی را فرا بگیرد، اما تفاوت او با مجتهد دینی در این است که آن ملکه‌ی قدسی در وجود او نیست. ما چیستی «ملکه‌ی قدسی» و تفاوت آن با «مقام ولایت» را در کتاب «جامعه‌شناسی عالمان دینی» توضیح داده و در آن نکاتی آورده‌ایم که در جای دیگر به دست نمی‌آید.

نکته‌ی پایانی این جلسه را عرض نمایم و آن این که عالمان امروز ما بیش از گذشتگان درس می‌خوانند و اطلاعات دارند. شیخ مفید در زمان خود این همه استناد ندیده و کتاب نخوانده است. شیخ طوسی نیز چنین می‌باشد، ابن سینا و ملاصدرا نیز همین حکایت را دارند اما برخی از طلاب ما گاه می‌شود که سی سال درس خارج می‌روند. چنین کسی قدرت فکری و اندیشاری خود را از دست می‌دهد. او همانند روحانیان کاروان‌های حج و زیارت است که گاه سی بار به خانه‌ی خدا می‌روند و تنها بر خبیثی آنان افزوده می‌شود؛ چرا که حتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با همه‌ی وسعت و گستره‌ی وجودی که داشته‌اند این همه به حج نرفته‌اند. این که در روایات است: «خَدَّامُنَا وَقَوَّامُنَا شَرَّارُ خَلْقِ اللَّهِ»^۱ برای همین منظور است. نزدیک شدن به برخی از بزرگان و اولیای الهی مشکل آفرین می‌شود. باید بر کیفیت کار وقت گذاشت، نه بر کمیت آن. شما باید در عرض چند ماه یا چند سال که به طلبگی پرداختید انوار الهی را - که به سر و رو و بردل و جان شما بارش دارد - و چشمه‌های معرفت و حکمت را - که از وجود شما سرازیر می‌شود - احساس نمایید.

آن شاء الله خداوند صفای باطن و حسن نیت به ما عطا نماید و تمامی کدورات را از دل بزداید و به ما معرفتی دهد تا قدر شب‌های

۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۳.

قدر را بدانیم و خلوت آن را از دست ندهیم. خداوند به ما معرفت و شناخت وظیفه و تکلیف و معرفت به دین و دیانت عطا بفرماید و ما را جزو یاران، سربازان و دوستان حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) محسوب بگرداند. نظام و انقلاب ما را مؤید و منصور بدارد. شهدای ما و عالمان گذشته؛ به خصوص حضرت امام راحل را غریق رحمت‌های الوهی خود بفرماید. برای سلامتی خود و شادی روح شهدا صلواتی محبت بفرمایید: اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم.

سینای ۶

فرجام طلبگی

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي، فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ: سُبحَانَكَ ثُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱.

در مباحث پیشین گفتیم که ورود به وادی طوی با همه‌ی خصوصیات و صفاتی که دارد، مرتبه‌ی متوسط در کمال می‌باشد. ما نخست باید مقاماتی را که برای یک طلبه قابل وصول است بشناسیم و بدانیم طلبه در این باشگاه علم و دیانت و در این رزمگاه عمل و ریاضت، تا چه مرتبه‌ای می‌تواند ارتقا یابد؟ آیا وی می‌تواند به مرحله‌ای رسد که از برگزیدگان (و از مصطفی‌ها، مرتضی‌ها و مجتبی‌ها) گردد و صفات ربوبی الهی را در خود متمثل، متعین و ملموس نماید یا خیر؟

در وادی طوی، می شد به رؤیت دست یافت و ندایی غیبی شنید و کسی را دید و با ملکی نشست و مرده ای را دیدار کرد و این امور کار مشکلی نیست.

یادم می آید روزی به مرحوم آیت الله الهی قمشه ای رحمه الله عرض کردم آقا، چرا خوردن پیاز در شب جمعه کراهت دارد؟ ایشان فرمودند ملایکه در این شب رفت و آمد دارند و به نزد کسی که پیاز خورده است نمی آیند. به ایشان عرض کردم آن ها باید منت ما را داشته باشند نه این که ما منت آن ها را داشته باشیم و پیاز نخوریم. آن ها هستند که مشتاق پرگشودن در زیر پای عالمی هستند. بعد به ایشان عرض کردم احتمال دارد این مطلب برای آن باشد که زن و شوهر بهتر است در شب جمعه با هم باشند و کراهت استفاده از پیاز در این شب، شاید به این جهت باشد وگرنه نه فرشتگان به پیاز آلرژی دارند و نه شب جمعه با شب های دیگر برای آن در رابطه با پیاز تفاوتی دارد.

به هر روی، در بحث های گذشته گفتیم که آن چه برای طلبه مهم است دیدن خداست. دیدن کسی که اولیای خدا را به کنده نشانده و آنان را به زانو کشیده و به خاک انداخته و به «سُبُوح قُدّوس» وا داشته است. مهم خدا دیدن است و نه خدا شنیدن.

در مرتبه ی متوسط، ما از خداوند می شنیدیم و به او علم داشتیم اما در این مرتبه از رؤیت خداوند سخن می گوییم. حکایت این مرحله در آیاتی که خدمت شما قرائت شد آمده است. خداوند در سوره ی

اعراف بعد از این که حضرت موسی را در وهله ی نخست برای سی روز و سپس برای ده روز دیگر بر کوه طور نگاه می دارد، می فرماید حضرت موسی از خداوند خواستار رؤیت او شد.

ما حجره های شما را مانند کوه طور می دانیم که می توان در آن چله نشینی داشت. ما مدارس شما را همانند میقات و وادی طوی می دانیم. حضور شما در این وادی فصل خوشی شماسست که باید قدر آن را پیش از آن که خانه نشین شوید و آن را از دست دهید بدانید. ریاضت ها و مجاهدت های شما در این فصل و در این فضا همانند آن دزدی می ماند که قفل در را می برید و وقتی کسی از او پرسید چه کار می کنی گفت ویالون می زنم. او گفت پس صدای آن کجاست و وی گفت صدای آن بعد از این در می آید. ارزش این ایام را بدانید که اگر از این حجره ها بیرون رفتید برکات امروز دیگر برای شما فراهم نمی شود و موبایل، لب تاپ، تلویزیون و اینترنت جای خدا را می گیرد مگر آن که به آشپزخانه ی خانه ی محقر و طلبگی خود پناه ببرید. این تنهایی، یکتایی و وحدت را قدر بدانید که به راحتی از هر چیزی رها هستید. حضرت موسی در چهل روز بار خود را بست و به میقات الهی راه یافت. در آیه ی پیشین که از وادی طوی می گفتیم حضرت موسی علیه السلام برای کسب منفعت شخصی و برای خود در پی آتش رفت اما در این آیه از دعوت سابق سخن گفته می شود و حضرت موسی نه برای کاری شخصی، که برای اجابت دعوت حق راهی کوه طور می شود و چهل

شبانۀ روز خود را تیمار می‌نماید: ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ﴾. حضرت موسی کلیم الهی می‌شود و خداوند با او سخن می‌گوید. ﴿وَكَلَّمَهُ﴾ از باب تفعل است که می‌رساند این گفت‌وگو مشارکتی و طولانی بوده و خدا سخن می‌گفته و حضرت موسی نیز فقط شنونده نبوده و با خدا صحبت می‌کرده است.

گفته‌هایی میان این عاشق و معشوق بوده و رموزی در این میان رد و بدل شده است و چون احساس می‌کند به خداوند خیلی نزدیک شده و صحبت میان آنان گل انداخته است، خواستار رؤیت حضرت حق می‌شود و می‌خواهد جمال دل‌ریا و اندام جان‌فزا و قد رعنائی او را ببیند، از این رو می‌گوید: ﴿رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ﴾؛ خدایا خودت را به من نشان ده تا به تو بنگرم. می‌خواهم تو را با چشم‌هایم ببینم. همان‌طور که امام حسین علیه السلام می‌فرماید: «عمیت عین لا تراک»^۱. فعل «عمیت» برای نفرین نیست و اخبار است و می‌فرماید کسی که تو را نمی‌بیند کور است و گرنه اگر نفرین بود چشمی بینا نمی‌شد. این پیامبر اولوالعزم متوجه است که چه می‌گوید و چه می‌خواهد! اگر خداوند دیدنی نبود، حضرت موسی علیه السلام آن را از خداوند نمی‌خواست. این برخی از عالمان هستند که خداوند را دیدنی نمی‌دانند. اما خداوند در پاسخ حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: ﴿لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي﴾. این آیه می‌فرماید: ای موسی، تو

۱. بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۱۴۲.

نمی‌توانی خداوند را ببینی. البته این آیه نمی‌فرماید که دیگران هم نمی‌توانند چنین رؤیتی داشته باشند و خطاب آن خاص است و نمی‌فرماید کسی نمی‌تواند مرا ببیند. این مشکل از ناحیه‌ی حضرت موسی علیه السلام است که نمی‌تواند خداوند را ببیند؛ چرا که او خطاب ﴿إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾، و کَیْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا^۱ را از یکی از اولیای الهی شنیده بود. اگر او در مدرسه‌ی یکی از اولیای الهی پذیرفته نشده، چگونه می‌تواند به مدرسه‌ی الهی راه یابد.

خداوند در ادامه می‌فرماید من تو را دوباره امتحان می‌کنم و اگر از این امتحان سربلند بیرون آمدی، خود را به تو می‌نمایانم و برای این منظور می‌فرماید به کوه نگاه کن: ﴿وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي﴾ اما کوه در این تجلی الهی ریخت و هموار گردید: ﴿فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا﴾ اما حضرت موسی علیه السلام نیز خود را باخت و نتوانست استقامت نماید و بگوید من از کوهی برترم و خود نیز بی‌هوش گردید: ﴿وَحَزَّ مُوسَى صَعِقًا﴾. حضرت موسی علیه السلام می‌خواست خداوند را ببیند و دل وی با گفت‌وگو آرام نمی‌شد اما او با دیدن ریزش کوه، خود را باخت. البته حضرت موسی علیه السلام از پیامبران جلالی بوده اما این موضوع می‌رساند با این وصف، چندان شجاعتی نداشته است. کسی که شجاع باشد، چنان طرف مقابل خود را نمی‌زند که بمیرد و برادر خود را همکار خود نمی‌خواهد. البته، پیامبران ما همه کامل

۱. کهف / ۶۸-۶۹.

هستند اما برخی از آنان اکمل می‌باشند و بر دیگر انبیای الهی برتری دارند. همه‌ی آن حضرات علیهم‌السلام معصوم هستند: ﴿لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ﴾^۱ اما ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضُهُمْ دَرَجَاتٍ﴾^۲.

حضرت موسی علیه‌السلام وقتی خودباختگی خود را دید، از خواسته‌ی خود پشیمان شد و به خداوند عرض داشت: ﴿سُبْحَانَكَ، تُبْتُ إِلَيْكَ، وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾. حضرت موسی در ابتدای این فراز دیگر من و ما نمی‌آورد و خود را به صورت کامل از دست داده و فراموش کرده است و در پایان خود را نخستین مؤمن می‌داند و برای نخستین گرونده و تسلیم‌پذیر است که از خود می‌گوید و «أنا» به کار می‌برد اما دیگر از رؤیت و عرفان چیزی نمی‌گوید. متعلق ﴿تُبْتُ إِلَيْكَ﴾ نیز در این آیات نیامده و برخی از ترجمه‌ها برخی از معانی را از خود بدان افزوده‌اند.

طلبگی یعنی حرکت در این مسیر که یکی از نمایندگان بارز آن حضرت موسی علیه‌السلام است. وقتی پیامبر اولوالعزمی بعد از چهل روز تزکیه و با دعوت قبلی، از فینال معرفت باز می‌ماند، ما برای قبولی باید تلاش و مجاهدت بسیار داشته باشیم. در برابر حضرت موسی علیه‌السلام وقتی که در میقات است، دشمنی مانند سامری قرار دارد که با خاکی که از پی فرشته‌ی وحی برداشته، جادو می‌کند و موسی باید توان مقابله با

۱. بقره / ۱۳۶.

۲. بقره / ۲۵۳.

جادوی وی را با استفاده از نیروهای غیبی داشته باشد. شما که مدعی وراثت انبیای الهی علیهم‌السلام هستید، باید در برابر جادوهای عصر ما توان مقابله داشته باشید و قدرت خود را چنان ارتقا دهید که حتی نام شما و عنوان حوزه‌ی علمیه عاملی بازدارنده برای کسانی باشد که می‌خواهند به دین و آموزه‌های دینی ضربه وارد آورند و این مهم بدون داشتن کرامت ممکن نیست. نفس شما باید چنان صافی باشد که بتواند در طبیعت و نیروهای طبیعی تصرف نماید و از غیب استمداد بگیرد. اگر حضرت موسی علیه‌السلام به دعوت خداوند برای چهل روز میقات داشته است، شما باید سجاده و ریاضت داشته باشید؛ ولی این کار باید زیر نظر مربیانی کارآزموده باشد. اگر انبیای الهی برای مردم بهترین بودند، شما نیز باید نرم‌ترین فرد برای مردم باشید و کسی از شما درشتی و خشونت نبیند. اگر پایان ما که خود را شیعه‌ی امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌دانیم به دنیا ختم شود و پایان این مدرسه‌نشینی‌ها دویدن در پی کسب چند ریال ایرانی باشد، آجرهای این مدرسه را حرام کرده‌ایم و روز قیامت کسانی که یک ریال یک هزینه‌های ساخت این مدارس را داده‌اند؛ یعنی همان پیرزن روستایی که با دست‌های تاول زده و پینه بسته قالی می‌بافد و خمس آن را به مراجع می‌دهد، فردا از شما طلب‌کار خواهند شد که چرا پول خمس ما را حرام کرده‌ای و بر گوشت و پوست خود افزوده‌ای و از آن انرژی گرفته‌ای تا بر آجرهای منزل خود بیفزایی. من می‌پنداشتم از این پول‌ها، اولیای خدا ارتزاق می‌کرده‌اند، نه کسانی که

اهل دنیا هستند و کاسب بی اعتبار آن و آنان که نه در دنیا آبرویی دارند و نه در آخرت. کسی یک عمر درس می خواند و رو به قبله می نشیند تا بعد از چند سال استاد گردد و پشت به قبله بنشیند بدون این که بتواند با عالم معنا ارتباطی داشته باشد. کسی که ارتباطی با آن عوالم ندارد چگونه می خواهد سمت استادی طلابی را بپذیرد که قرار است به وادی طوی درآیند و صاحب ارتباط با عوالم مینا گردند و آیا چنین کسی، آنان را آفت و آسیب نمی رساند و بر نکبت خود بیش از پیش نمی افزاید؟

به هر روی، شما در تحصیل و تدریس خود ملاحظه‌ی طهارت ظاهری و قبله را بنمایید که توجه و طهارت باطنی و روحی را سبب می شود و زنگار غفلت از خداوند را از دل می زداید و تعصب بر علم و دانش و تمام وقت به درس پرداختن و از معنویت غافل شدن؛ آن هم در مدتی طولانی و برای ده ها سال، باعث بدفرجامی طلبه می شود. افراط و تفریط همان گونه که در امور عبادی نکوهیده است در تحصیل علم نیز آسیب زا است. هدف حوزه های علمیه دست یابی به علم نیست، بلکه حصول معرفت است که شناخت جزئی امور می باشد؛ برخلاف علم که وصف هر چیزی را به صورت مفهومی و کلی به دست می دهد. در حوزه ما بر آن هستیم تا به رؤیت خداوند توفیق پیدا کنیم؛ همان طور که هدف حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام که پیامبری بزرگ بود و گزافه نمی گوید رؤیت خداوند بود؛ هر چند وی در این کار موفق نبود. وی

کلیم الهی شد و چون احساس قرب نمود و مکالمه‌ی وی با خداوند عاشقانه شد، ندای «رَبِّ ارْنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ» سر داد. ما نیز باید به رابطه‌ی عاشقانه با خداوند دست یابیم و آخر روحانیت و علم حوزه را درس خارج فقه و اصول یا فلسفه و عرفان ندانیم. متأسفانه کثرت ها برخی از طلاب را که بهتر است از آنان به آخوند دنیایی یاد نماییم به غفلت کشانده است. چنین نباشد که علم و عبادت ما در حوزه ها بعد از پنجاه سال به جایی نرسیده باشد و فرزند ما را نیز با مشاهده‌ی ما از علم و عبادتی که برای آن خاصیتی در وجود ما نمی بیند باز دارد. اگر کسی به علم و عبادت مشغول شود و از آن بهره‌ای نبرد و به معنویت راه نیابد، بر قساوت قلب خود می افزاید و تنها اخلاقی تند و عصبی پیدا می کند. این علم و عبادت باید مانند چشمه‌ای باشد که هر روز ما را شست و شو می دهد نه مانند لجن زاری گندیده که بوی آن هر مشامی را آزار می دهد و همه را به شکایت و می دارد و وقتی سن ما بالا می رود تازه درخت وجود ما شکوفه‌ی دنیا بار می دهد. شما عمری در حوزه می مانید برای این که در نهایت حاشیه‌ای بر عروه بزنید که چه بشود؟ یادم می آید روزی به منزل مردی بزرگ و وارسته دعوت شدم که با ما دوست بود. وقتی وارد شدم وی پشت رحل خود نشسته بود و چیزی می نوشت. به ایشان گفتم چه کار می کنید؟ گفت دارم حاشیه می زنم ولی به گونه‌ای گفت دارم بر این کتاب حاشیه می زنم که گویی آب در دهان وی افتاد. من خنده ام گرفت. گفت چرا می خندی؟ گفتم چیزی

نیست. یاد جریانی افتادم و خنده‌ام گرفت که از آن بگذریم و چیزی نگوییم بهتر است. گفت اگر نگویی من اذیت می‌شوم. گفتم: یاد ایام بچگی افتادم. پدر و مادرها به بچه‌ها یک ده شاهی می‌دادند تا با آن شکلات بخرند. برخی از بچه‌ها شکلات‌هایی بلند می‌خریدند و آن را لیس می‌زدند. یکی از آن‌ها روزی به دیگری می‌گفت اوووم، بین من شکلات دارم. حاج آقا من یاد آن بچه افتادم و شما سر پیری آن را برای من تداعی و تبادر نمودید. او هم منکسر شد و هم افول پیدا کرد و بعد احساس کرد کار را باخته است و این حاشیه نیز برای او کارآمدی ندارد. حاشیه زدن کشتی گرفتن با مرده‌ها و رفتن به رزم آنانی است که نمی‌جنبند و توان حرکت و دفاع ندارند.

در حوزه نباید به این مبادی بسنده کرد و باید «عشق» و «خدا» را یافت. تفاوت ما با دیگران در همین دو کلمه است که ما می‌خواهیم خدا را عاشقانه داشته باشیم. او را ببینم و با او به گفت و شنید بنشینیم و به تعبیر حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام): «مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ»^۱ من به پرستش خدایی که او را نبینم رو نمی‌آورم و به او دل نمی‌سپارم و دل داده‌ای او نمی‌شوم. اگر انسان خداوند را ببیند دیگر محال است او را رها نماید. امام سجاده (علیه السلام) خداوند را دیده بود که سر بر مهر می‌گذاشت و می‌فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَتَصْدِيقًا، لَا

إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَبْدِيَّةً وَرَقًّا»^۱ و مدام از خداوند می‌گفت همانند بچه‌ای که از کسی خوشامد دارد و نه یک بار و نه دو بار، بلکه چند بار به او سلام می‌کرد. این حکایت عشق و ماجرای دل‌دادگی است. ما نباید به جایی برسیم که بعد از بیست سال یا بیش‌تر در حوزه ماندن، تازه خود را گم بکنیم به‌گونه‌ای که دیگر نتوانیم خود را جایی بیابیم و وقتی هنگام مرگ بشود فرشته‌ی مرگ ما را در حالی که به رو در دنیا افتاده‌ایم پیدا کند اما امام سجاده (علیه السلام) خود را یافته که می‌فرماید: «أَنَا أَقْلُ الْأَقْلَيْنِ»؛ کم‌ترین کم‌ترها منم. من به صورت ذاتی شکسته‌ام، ریخت و پرداخت من چنین است. به هر صورت، چنین نباشد که ما فقط بخوایم درس بخوانیم. درس جزو مبادی است و باید به سرعت از آن گذشت و به الهام و وحی رسید. دوره‌ی تحصیلی را نیز نباید زیاد طول داد و چنین نباشد که آدمی چند دهه بگذرد و تنها به تماشای استاد بپردازد، بلکه باید زود خود را از معلم فارغ نمود. البته معلم غیر از مربی است و انسان تا به یقین نرسد و به رؤیت حق تعالی دست نیابد به مربی معنوی نیازمند است. برد بلند کار ما خداست نه دنیا یا تبلیغ دین.

خداوند بعد از آن که حضرت موسی (علیه السلام) را به کلیمی خود مفتخر نمود، به او کتاب داد تا بر مردم با مطالعه‌ی آن کتاب به سوی خداوند رهنمون شوند. خداوند در ادامه‌ی آیات مورد بحث می‌فرماید: «قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَبِكَلَامِي، فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ

اللَّٰهَ اَكْبَرِينَ، وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْاَلْوَا حِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْعِظَةً وَ تَفْصِيْلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ، فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ، وَاْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوْا بِاَحْسَنِهَا، سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِيْنَ»^۱.

تبلیغ همانند تلبس به لباس روحانیت از لوازم قهری کار ماست اما هدف و غایت آن به شمار نمی‌رود. البته در این آیات، خداوند از تبلیغ مکتوب سخن می‌گوید و ما در جای خود گفته‌ایم بهترین نوع تبلیغ در عصر ما تبلیغ مکتوب در قالب‌های مختلف نوشتاری است و تبلیغ شفاهی و چهره به چهره در این عصر کارایی چندانی ندارد مگر آن‌که بحث‌های آن به بند نگارش کشیده شود وگرنه با اتمام جلسه، آن بحث‌ها نیز از یادها خواهد رفت.

این آیات بیان می‌دارد حضرت موسی علیه السلام نخست خود را می‌سازد و بعد از خودسازی خویش است که به تبلیغ عقاید خود رو می‌آورد. تبلیغ نیز نباید معبر و ممری برای کسب درآمد روحانیان یا رفع نیازهای آنان باشد و برخی برای رفع نیاز مادی خود به آن رو آورند، بلکه تبلیغ به صورت اولی شأن اولیای خداوند و کسانی است که از آنان اجازه دارند. تبلیغ شأن عالمان دینی کارآزموده و دارای تجربه است و متأسفانه عالمان ما وقتی بار می‌گیرند و سنگین می‌شوند، دیگر به تبلیغ نمی‌روند و بیش‌تر نوظلم‌ها هستند که به تبلیغ رو می‌آورند. حتی روحانیانی که با رسانه‌های گروهی در ارتباط هستند عالمان و مجتهدان رتبه یک حوزوی نیستند و آنان بیش‌تر با خطیبان و سخنرانان در تعامل می‌باشند.

برد بلند حوزه را فراموش نکنیم که بودن با خدا و دیدن خداست و این‌که انسان با خدا به کمال، مقال و رؤیت برسد و صاحب نظر و معرفت گردد نه آن‌که پنجاه سال فقط به مرکب کتاب‌ها نگاه کند و میان سیاهی و سفیدی کاغذ سیر نماید که چنین چیزی فقط سواد است و سواد تنها قبض دارد و وجود آدمی را جمع می‌کند و بسنده کردن به آن و ارتباط نداشتن با خداوند، تنها سیاهی قلب را به ارمغان می‌آورد. ما هم درس بخوانیم و هم توجه داشته باشیم و هم در پی این باشیم که خداوند را ببینیم و چنین نباشد که خداوند ما را رد نماید و حضور، قرب، شنیدن و دیدن و تمرین برای یافتن آن را داشته باشیم و به جایی برسد که نه به جز خدا نبیند بلکه به جز خدا نبیند و ظهورها و پدیده‌های هستی را نیز با هستی ببیند. طلبه نباید مانند مرده‌شور قبرستان باشد که عمری مرده بشوید اما خبری از مردگان آن و اجنه‌ای که دارد نشنود. مصداق آن نباشیم که «مردم خدا شنیده و لکن ندیده‌اند»؛ چرا که باشگاه و مربی ندارند. از قرآن کریم غافل شده‌اند و ذکر، خلوت و خلوصی در آنان نیست. باید به جایی برسیم که: «ما دیده‌ایم آن‌چه خلاق شنیده‌اند» و «هر چهره‌ای به دیده‌ی معنا جمال اوست». خدا را باید به همین چشم دید. عارفان ربانی شیعه، خداوند را بارها دیده‌اند. ما نازنین دلبری هم چون آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را می‌توانیم ببینیم که حتی حضرات انبیاء علیهم السلام نیز در رؤیت آن حضرت مشکل داشتند. ما نباید از طلبگی و از این حوزه‌ها غافل باشیم. فرجام

آن نیز چنین است که انسان باید خدا بین شود و با خداوند انس، قرب و عشق داشته باشد و چیزی جز خداوند در دل وی نباشد و هوسی یا رذیله‌ای فکر و ذهن او را به خود مشغول ندارد و دست و دامن او را آلوده ننماید. ما مبادی را باید به اندازه‌ی مبادی اهمیت دهیم و امور متوسط را نیز متوسط ببینیم و برد بلند آن را نیز بدانیم. علم را نیز در جای خود داشته باشیم که فرد بی‌سواد کور است. با خداوند زندگی کنیم که: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱. البته باید کسی جگر داشته باشد که در درگاه الهی بگوید نماز من و عبادت من و زندگی من و مرگ من. انسان این معنا را در دل خود داشته باشد و خوشا به سعادت کسی که در راه است.

امروز روز آخر است. دوره‌ی آخرالزمان است و گاه که استشمام می‌کنیم می‌بینیم ماه رمضان است و برخی از مردم روزه می‌گیرند یا عید فطر است و عده‌ای دیگر روزه دارند. این دوره ایام حيله‌هاست و حتی روزگار هم حيله می‌کند و روز اول ماه می‌بینی هلال ماه به روز دوم و سوم می‌خورد:

بی‌ریاضت نتوان شهره‌ی آفاق شدن

مه چو باریک شد انگشت نما می‌گردد
روزگاری است که باران آن رحمت نیست و عذاب الهی می‌شود و
زلزله‌های آن بسیار گردیده است، در این روزگار امن‌ترین جاها

حجره‌های منسوب به آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است که نه تلویزیونی و نه موبایلی و نه زنی و نه بچه‌ای در آن است. قدر این دوره را باید دانست. گفته می‌شود برخی از طلاب عزیز سؤال‌هایی دارند که در خدمت شما هستم.

پرسش ۱: مسأله‌ی مهمی که هست این است که اساتید محترم ما بر لزوم تحصیل و دانش‌اندوزی و نیز مباحثه بسیار تأکید می‌کنند اما چگونگی آن را به ما نمی‌گویند. خواهشمند است در این رابطه؛ یعنی چگونگی درس خواندن و روش تحصیل و مباحثه مطالبی را بفرمایید.

□ من در این جمع خصوصی، مطالب خود را صریح و شفاف عرض می‌نمایم و اهل تقیه نیز نیستیم و اعتقاد دارم زمان ما موضوع تقیه هم در داخل کشور و هم در خارج از کشور به طور کلی برداشته شده است؛ یعنی در این زمان دیگر نمی‌توان به حجاج توصیه نمود در مکه و مدینه تقیه نمایند؛ چرا که گستردگی و پیچیدگی ارتباطات، همه را به همه شناسانده است و کسی که از ایران به عنوان شیعه به مکه می‌رود و شماره و پلاک کاروان وی مشخص است نمی‌تواند خود را غیر شیعی معرفی کند. آن‌چه به عنوان خط قرمز نیز از آن یاد می‌شود مورد پذیرش ما نیست و ما خط قرمز و ایستاری در دین نداریم. جامعه‌ی ما جامعه‌ای فرهنگی، علمی و آزاد است و تمامی دیدگاه‌ها با حفظ تناسب زمانی و مکانی قابل ارایه است. تناسب‌ها باید رعایت شود اما از این تناسب‌ها نمی‌توان به خط قرمز یاد کرد. در محفل

نورانی شما نیز که حیات و عمر شما وجه مصالحه قرار می‌گیرد، تقیه و پرده‌پوشی برای ما مجاز نیست وگرنه روز قیامت ما بده‌کار شما عزیزان می‌شویم. چیزی بالاتر از حیات یک انسان بعد از حیات پروردگار نیست. جامعه اگر علمی و فرهنگی باشد، حتی از سیاق فتاوا در می‌یابد که کدام مجتهد شجاع و کدام متهور و بی‌باک و کدام ترسو است و نیز کدام یک ممسک است و کدام یک بخشنده و چیزی برای پنهان‌کاری وجود ندارد. کشور ما نظام دارد و کسی بدون داشتن مدرک و تخصص نمی‌تواند در پست یا مقامی قرار گیرد یا شغلی را اختیار نماید و نظام پزشکی بر کار پزشکان فعالیت می‌نماید. اما اگر نظام نباشد، هر کسی چند روزی استاد کاری می‌بیند و برای خود مغازه و کاری مستقل می‌گیرد و در این فضا کارها چندان تخصصی انجام نمی‌شود. در حوزه‌های علمیه، هنوز نظام علمی حاکم نشده و سیستم آن آخوندی است، نه طلبگی. سیستم گل و مولایی است که تجربه نشده و آزمایش نداشته و خالی از خطا نیست و هنوز تشتت بر آن حاکم است. البته در سطح کلان عرض می‌کنم؛ یعنی با نگاه به خروجی‌های حوزه که مجتهدان باشند عرض می‌نمایم. هر مجتهدی برای خود نظری دارد و کسی نیست که برای ادعاهای او سند بخواهد یا نظریات او به صورت علمی مورد نقادی قرار بگیرد. برای نظام دادن به حوزه نخست باید ماهیت و هدف حوزه را مشخص نمود که ما در جلسات گذشته از آن صحبت کردیم. هم‌چنین میان علم و ادعا تفاوت



گذاشت و نظریه‌ای را علمی دانست که طراح آن بتواند آن را ثابت نماید و آزمون داشته باشد. امتحان و آزمون نیز برای علم باشد، نه برای شهریه. نظام علمی آن نیز دارای مسابقه و مسارعه باشد و نظام حوزه بتواند بدون ملاحظات سیاسی، نوابغ حوزوی را شناسایی کند و آنان را زیر چتر حمایتی خود بگیرد. هم‌اکنون نه تنها میان نوابغ ما که شناخت آنان نیز آسان نیست با غیر نوابغ تفاوت گذاشته نمی‌شود بلکه چه بسا طلاب عادی و معمولی که هیچ امتیازی ندارند و خلق و خوی آخوندی در آن‌ها زنده است بر نوابغ علمی حوزه پیشی می‌گیرند. این در حالی است که حوزه‌ها باید طراح نظم نوین جهانی باشند و این نظم نه به آمریکا، که به حوزه‌ها نسبت داده شود؛ چرا که آنان قدرت فرهنگی و پشتوانه‌ی معنوی که برای بشر امروز رهایی‌بخش است در دست ندارند. کمونیست و روسیه نیز کشوری مرده و سستی گردیده است و کسی به عنوان کشوری پیشتاز در علم به آن نگاه نمی‌کند. فکر و فرهنگ در مسیحیت و در اروپا و آمریکا نیست و دیگر فیلسوف یا عارفی برجسته از آن مناطق برنخاسته است. اسلام متعلق به اهل سنت نیز فکری سطحی دارد و نمی‌تواند جوانان را جذب خود نماید. کتاب‌های دانشمندان الازهر ارتجاعی و قشری است و حتی جوانان انقلابی مصر حاضر به پذیرش داده‌های این دانشگاه نیستند و به آنان اقتدا نمی‌کنند؛ چرا که برای فکر و اندیشه‌ی آنان هیچ گونه پویایی نمی‌بینند. از سویی دشمنان به ما انواع فشارها به‌ویژه فشارهای



اقتصادی را وارد می‌آورند و سعی می‌کنند مدیران دستگاه‌های دولتی را در چهره‌ی دزدان آبرومند بنمایانند و دزدهای اقتصادی سیستماتیک شده است اما با وجود این همه معضل، آنچه مایه‌ی امید است این است که فکر و فرهنگ شیعی پویایی دارد و پویایی آن می‌تواند افراد فاسد را شناسایی و آنان را در درازمدت و نه در این دولت و آن دولت، تنبیه و مجازات نماید ولی نقطه‌ی تمامی اصلاحات، روحانیت و حوزه‌های علمیه است و با اصلاح حوزویان و نظام تحصیلی حوزه است که اهداف بلند آن دست‌یافتنی می‌گردد. منظور من این است که شما در سیستمی بیمار به تحصیل مشغول هستید و از این جهت، مجاهدت شما جهاد اکبر است.

ما برخی از مشکلات نظام علمی فعلی حوزه را در جلسات پیشین گفتیم و عرض نمودیم نخستین مشکل آن این است که معنای علم را به درستی نمی‌دانند و این نظام را از نظام‌های دانشگاهی گریته‌برداری کرده‌اند. این مانند آن می‌ماند که بچه‌ای شش ساله به زیبایی سخنرانی می‌کرد اما من وقتی روی صدای وی دقت کردم، آن را اندیشه ندیدم بلکه وی این ریتم را آموزش دیده و در ارایه‌ی آن از محفوظات است که کمک می‌گیرد. حوزه نمی‌تواند سیستمی مانند دانشگاه پیدا کند. مدارکی که هم‌اکنون به تبعیت از دانشگاه می‌دهند قبیح‌ترین نوع مدرک است؛ چرا که برای ارایه‌ی آن رساله می‌خواهند و در نگارش رساله، مهم برای آنان فهرست منابع است؛ در حالی که ما می‌گوییم علم آن

است که جوشش و انشا داشته باشد نه اخبار از سخن دانشمندان مرده. طلبه باید از خود انشا داشته باشد و از خود بگوید و دنیا نیز خریدار آن باشد؛ یعنی باید استاندارد باشد و بتوان برای آن سند ارایه داد. هدایت و ارشاد دنیای امروز بدون ارایه‌ی دلیل ممکن نیست. اما چیزی که مهم است این است که با وجود همه‌ی این مشکلات، شما چکیده‌ی یک انقلاب هستید و شما توان بیش‌تری نسبت به گذشتگان خود دارید و می‌توانید بر این مشکلات فایق آیید و سازکار آن را نیز در جلسات پیشین توضیح دادم و هدف و برد بلند آن را خاطر نشان نمودم.

پرسش ۲: ما برای رسیدن به مراحل عالی به‌ویژه به «فقاہت»، باید چه کار کنیم؟

□ در پاسخ این پرسش نیز باید بگویم، شما تحت نظام جاری حوزه تحصیل می‌نمایید. در حوزه باید تنها کسانی وارد شوند که با هدف و غایت آن آشنا باشند و از این جهت که آیا رسیدن به این هدف با استعدادها و علایق آنان سازگار است یا نه، مورد تست و آزمون‌های متعدد روان‌شناسی قرار بگیرند و نظام پذیرشی حوزه به نظام گزینشی بسیار دقیق تبدیل گردد. ما باید میلیون میلیون جمعیت را نگاه کنیم و چند نفر انگشت‌شمار را گزینش نماییم و پذیرش‌های انبوهی، با نظام علمی مورد انتظار از حوزه سازگار نیست. ما برای حوزه به سالم‌ترین و صالح‌ترین استعدادها نیاز داریم. اما نظام پذیرشی فعلی هر کسی را گزینش می‌نماید و فاکتورهای پذیرشی و فیلترهای آن بسیار دقیق و

علمی نیست. البته برخی از استعدادها قابل ازدیاد، استحکام و تغییر است که در پذیرش باید به آن توجه داشت. ما در حوزه به افرادی نیاز داریم که طینتی پاک داشته باشند. این گزینش از عالمان ربانی بر می آید نه از اساتیدی که تنها می توانند سمت معلمی داشته باشند. این مشکل البته در دستگاه‌های دولتی نیز هست و وکالت و نمایندگی مجلس با تبلیغات و انتخابات و گزینش عمومی است، نه با گزینش تخصصی و علمی؛ به گونه‌ای که اگر نظام اسلامی تشخیص داد وکالت از کسی بر می آید و منحصر به اوست و وی آن را نپذیرد باید قدرت و اختیار تعزیر او را داشته باشد؛ زیرا اوست که تناسب این کار را دارد.

برای نمونه، در حوزه اگر کفایه تنها یک استاد ماهر و زبردست داشته باشد که چندین دوره کفایه را گفته است اما دیگر وی نمی‌خواهد این درس را بگوید، حوزه باید قدرت برخورد با چنین استادی که با مشکلات و معضلات و پیچ و خم‌های آن آشناست را داشته باشد؛ چرا که این تناسب را رعایت ننموده است. خدا رحمت کند آقای گلپایگانی را، زمانی ایشان گفتند عده‌ای از طلاب باید به تبلیغ بروند اما یکی از طلاب آن زمان این کار را نکرده بود و وقتی به او اعتراض کرده بودند وی گفته بود آن زمانی که من بیل برداشته بودم و در شیخ آباد عملگی می‌کردم شما چرا سراغی از من نمی‌گرفتید که امروز به سراغ من آمده‌اید. ما باید یاد بگیریم که سیستماتیک و نظام‌مند

عمل کنیم و پرسش‌های فردی و چاره‌جویی‌های تک‌نفره برای ما کارساز نیست. این یک نظام علمی است که می‌تواند فکرها و ذهن‌ها را با هم همراه، همدل و هماهنگ سازد و استعدادهای آنان را رشد دهد.

پرسش ۳: یک طلبه چه مقدار به خواب نیاز دارد و چند ساعت باید درس بخواند؟

□ عرض کنم طلبه باید چهار امر را به صورت کامل رعایت نماید: یکم، بهداشت؛ دوم، سلامت؛ سوم، تغذیه؛ و چهارم، ورزش است. رعایت بهداشت از هر چیزی مهم‌تر است. نباید چنان بود که در مرده‌شور خانه نیز حال مرده‌شور را دگرگون کند. سلامت خود را نیز باید اهمیت داد و تغذیه‌ی مناسب نیز داشت. در تغذیه نیز آن‌چه مهم است رعایت تناسب است و نه آن‌که به عافیت‌طلبی بیفتد و نه نان کپک‌زده بخورد. هم‌چنین در زمستان‌ها چنین نباشد که فقط هوای پخته‌ی بخاری گازی که گاز کرپنیک دارد و عمر را کوتاه و بدن را فسیل می‌سازد استفاده کند، بلکه از هوای آزاد بیرون به‌ویژه از حیاط مدرسه که صفا و ملکوت دارد، بهره‌برد. استنشاق هوای میته همانند خوردن آدم میته است. برای ورزش نیز لازم نیست به باشگاه رفت و کبابه کشید، بلکه همان گوشه‌ی حجره به نرمش پرداخت. کسی که نمی‌تواند در هر روز، ده تا بیست دقیقه ورزش کند بیمار روانی است.

این چهار مورد استاندارد آدم بودن است و میان طلبه و غیر طلبه تفاوتی نیست و درس و تحصیل نباید برای آن مزاحمی به شمار رود. اگر شما امروز بیست دقیقه از درس خود کم نگذارید و ورزش نکنید و به امور بهداشتی و نظافت خود نرسید، فردا که بیمار شدید ساعت‌ها و روزها باید بخواهید تا سلامت نسبی خود را باز یابید. اما خواب با در اختیار داشتن این چهار امر است که خود را بالانس می‌نماید و مقداری را که نیاز است بر بدن تحمیل می‌نماید. البته میزان خواب قابل تغییر است و می‌توان آن را با تمرین کاهش داد.

پرسش ۴: شما در میان سخنان خود از تفاوت طلبه و آخوند گفتید، در این رابطه بیش‌تر توضیح بفرمایید.

▣ من طلبه‌ها را ایتام آل نبی ﷺ می‌دانم. طلبه‌ها کسانی هستند که هدف و غایت طلبگی را فراموش نکرده‌اند و آخوندها افرادی زرنگ و حيله‌گر هستند که برای کسب دنیا به هر کاری دست می‌زنند و جوان‌مردی و فتوت در وجود آنان مرده است. طلبه کسی است که به علم و عمل متخلق است؛ خواه پیر باشد یا جوان. آنان اهل خیرات و برکات‌اند که جفت کردن کفش ایشان برکت می‌آورد و مصداق «کونوا لنا زینا» هستند. کسانی که ایتام آل نبی ﷺ هستند و هیچ کسی از آنان حمایتی ندارد؛ خواه نوظلمه باشد یا مجتهد. بهترین مصداق فیض الهی این است که انسان به این ایتام آل نبی ﷺ خدمت کند که برگزیده شدن آنان چندان اختیاری نیست.



پرسش ۵: آیا زندگی در مدارس فعلی را مصداق عافیت‌طلبی و رفاه نمی‌دانید؟

▣ عافیت‌طلبی برای طلبه سم مهلک و کشنده است. زندگی در این مدارس همراه با زیادی نعمت است و زیادی نعمت خطر غفلت و کدورت دل را به همراه دارد. درست است که مدرسه به شما غذاهای بسیار عالی می‌دهد اما ما نباید آن را در یک وعده مصرف کنیم. مدارس باید به طلاب خود رسیدگی نمایند اما این طلبه‌ها هستند که باید مواظب خود باشند و از آن استفاده نکنند. سخت‌گیری‌های دوران طلبگی چه از ناحیه‌ی خود طلبه باشد یا مدیران مدرسه شیرین‌تر است و تا آدمی دوره‌های سخت و فشرده را نبیند، به بزرگی دست نمی‌یابد و محکم و استوار نمی‌شود. امکانات فعلی شما توفیقی است که صرفه‌جویی در وقت می‌باشد. خیلی معذرت می‌خواهم و حلال کنید. خدایا عاقبت ما را ختم به خیر بگردان و ما را جزو یاوران، دوست‌داران و شیعیان آقا امیرمؤمنان (علیه السلام) قرار بده. ما را جزو سربازان و یاران آقا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) محسوب بگردان. خدایا انقلاب و کشور ما و تشیع ما را در پناه آقا امام زمان محفوظ بدار. علما و مجتهدان را مؤید و منصور بدار. روح امام راحل را شاد و منور بفرما. شهدای انقلاب و جانبازان را که ولی نعمت ما و علت این نظام می‌باشند از فیض پر بار خود بهره‌مند، راضی و خشنود



بفرما. خداوندا، به همه‌ی ما صفا، سرور و صداقت عطا بنما. ما را چراغ روشن دین در دو دنیا قرار بده. ما را که عنایت نموده‌ای و به چنین جایگاه رفیع و منزل مبارکی رسانده‌ای موفق بفرما. دعا و توجه خاص حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را همراه ما بگردان. وعجل فی فرج مولانا صاحب الزمان.
اللهم صلّ علی محمد و آل محمد.

